

قتل عام
و
بازشناسی الیگارشی قدرت

احسان امین الرعایا

نام کتاب: قتل عام و بازشناسی الیگارشی قدرت
انتشار: بنیاد رضایی‌ها
شابک : ۰ _ ۳۸ _ ۳۱۶۵۳۱ _ ۲ _ ۹۷۸
تاریخ انتشار: خرداد ۱۳۹۶
بها: ۵ یورو

طرح روی جلد: مزار یکی از قتل عام شدگان بی‌نام و نشان،
اهواز - بهشت‌آباد

فهرست

فصل اول:

معنای سیاسی فایل صوتی سخنان آقای منتظری
کشاکش دو قطب اصلی قدرت

فصل دوم:

هرم سیاسی رژیم قتل عام

فصل سوم:

تحلیل حکم قتل عام

اتهام‌ها

منافقین

سرموضع بودن

تشخیص، نه محاکمه

اصول تردید ناپذیر

سیاست

فصل چهارم:

مفهوم منافقین

درون مایه گفته‌های خمینی

فصل پنجم:
خمینی گرایی؛ جا به جایی جلاد و قربانی

فصل ششم:
قتل عام مبارزان کمونیست

فصل هفتم:
پنهان کردن مزارها

فصل هشتم:
بازتأسیس ولایت فقیه
بازنگری قانون اساسی
قانون دائمی اعدام مجاهدین
نظارت استصوابی
چرخه بی وقفه اعدامها

فصل نهم:
خودویرانگری ولایت فقیه
پروژه بقا
خلوص ولایت فقیه
بلعیدن و تحلیل رفتن

یادداشتها

منابع

مقدمه

وقایع سیاسی سال‌های ۹۵ و ۹۶، به میزان قابل توجهی زیر تأثیر قتل عام زندانیان سیاسی در سال ۶۷ قرار داشت و این پرونده را که به مدد سکوت سازمان یافته حکومتی به‌بوته فراموشی سپرده شده بود، از یک موضوع در ظاهر سپری شده، به کانون سیاست روز منتقل ساخت.

گسترش جنبش دادخواهی قتل عام شدگان که با همت مجاهدین در داخل و خارج ایران از ابتدای تابستان ۱۳۹۵ آغاز شد، انتشار فایل صوتی گفتگوی آقای منتظری با چهار عضو هیأت مرگ در استان تهران، کاندیدا شدن یک جلال عضو همین هیأت در خیمه شب بازی انتخابات ریاست جمهوری اردیبهشت ۹۶، اجتماعی شدن شعار «نه شیاد نه جلال»، عقب نشینی ناگزیر رژیم ولایت فقیه از پنهان کاری رسمی درباره این واقعه و ... همه در برساختن این موقعیت شریک بوده‌اند.

با این حال تردیدی نیست که این وقایع در متن بحران سیاسی عمیقی مجال بروز یافته است که شدت‌یابی تضاد میان جامعه ایران با رژیم ولایت فقیه محور آن است. مشاهده این وضعیت و در نظر گرفتن تجربه‌های مشابه در سال‌های گذشته، راه را برای این نتیجه‌گیری باز می‌کند که تا زمانی که رژیم ولایت فقیه حاکم است، هرگاه یک بحران ژرف سیاسی و اجتماعی در ایران شکل بگیرد، دست کم یکی از عوامل انگیزاننده آن کشتارهای دهه

۱۳۶۰ و مشخصاً قتل عام زندانیان سیاسی است. چنین برآمدهای حادی به نوبه خود دادخواهی قتل عام شدگان و رسوایی حاکمان کنونی را دامن می‌زند که همه - از هر تیره و طایفه‌یی که هستند - در این کشتار دست‌اندرکار بوده‌اند. این پرونده، از این‌رو دو خصلت مهم دارد: هم یکی از مهم‌ترین پویایی‌های حدت یافتن جنبش‌های اعتراضی و سوق یافتن زود هنگام آن‌ها علیه موجودیت رژیم است، هم مانع ستبری است در برابر اعاده مشروعیت سیاسی و اجتماعی رژیم ولایت فقیه.

این نکته اساسی، حک‌شدگی ولایت فقیه در قتل عام زندانیان سیاسی، که به‌بازشناسی دینامیزم‌های واقعی عرصه سیاست در این رژیم یاری می‌کند، مهم‌ترین موضوع کند و کاو کتاب پیش روست؛ تلاشی برای به‌دست دادن یک تعریف عینی از ولایت فقیه بر اساس کشاکش دامنه‌دار آن با مجاهدین و مهم‌ترین کشتار تاریخ ایران پس از حمله مغول.

یادداشت‌هایی که هریک تأملی درباره همین پرسش‌هاست، در خلال یک سال اخیر فراهم شده است. با این امید که بتواند گامی هر چند کوچک، در جنبش بزرگ مردم ایران برای سرنگونی ولایت فقیه باشد.

خرداد ۱۳۹۶

فصل اول:

معنای سیاسی فایل صوتی
سخنان آقای منتظری

گفتگوی ضبط‌شده آقای منتظری با چهار عضو هیأت مرگ که در ۱۹ مرداد ۱۳۹۵ منتشر شد، لحظه بسیار مهمی در تاریخ رژیم ولایت فقیه و در تاریخ معاصر ایران را بیان می‌کند. لحظه‌یی که هیولای قدرت دست‌اندرکار یک تغییر اساسی برای عبور دادن رژیم از یک تند پیچ سهمگین است.

بررسی این گفتگو از نظر سیاسی می‌تواند به‌روشن کردن حقایق مهمی راه ببرد. اما وقتی که بخواهیم از منظر سیاست، روند یا کنش و واکنشی را مطالعه کنیم، باید به قلمرو قدرت، به نسبت‌ها و موازنه‌های درون و بیرون آن، و به فرآیند تولید قدرت و چگونگی توزیع آن نظر کنیم.

این لحظه، انگیزه‌ها، اوضاع و احوالی است هم‌بافته چند مخاصمه سرنوشت‌ساز: قدرت برین حکومت در جنگ با رقیب اصلی منطقه‌یی خود شکست خورده، در جنگ با مردم تحت سلطه خود، نیروی مقاومت آن، ارتش آزادی‌بخش ملی، را پس‌زده و هم‌هنگام درگیر جنگ جانشینی است. این واپسین جنگ، به‌ظاهر با نوشتن یک حکم عزل می‌تواند فیصله یابد، اما چنان طاقت‌فرساست که خمینی به‌مدت دو سال «با دل پر خون» صبر می‌کند.

چرا جنگ جانشینی تا این پایه پرصعوبت است؟ زیرا در آن هنگام، تجلی انواع کشاکش‌های قدرت حاکم با دیگران است: با مجاهدین و نیروی کمین کرده درون جامعه برای کسب آزادی، با عصیان عمومی برساخته هشت سال جنگ مصیبت‌بار، با تمایل مخالف

روبه‌گسترش درون حکومت و ... و با امر «زمان» که سازمایه اضطراب است و هر روز یا هر ساعت با مرگ خمینی می‌تواند به‌انتها برسد.

در این تنگناست که حدود یک‌ماه پیش از این، خمینی، هنگام نگارش متن پذیرش آتش‌بس و جام‌زهر، دو کار اساسی دیگر را هم به‌فرجام رسانده است؛ یکی نوشتن حکم بی‌تاریخ قتل عام زندانیان مجاهد، دیگری تصمیم به‌عزل قائم‌مقام خود. اعتراض منتظری به‌کشتار مجاهدین، تصمیم‌گیری درباره‌ی عزل او را به‌قطعیت رساند.

در حقیقت، تسلیم شدن به‌آتش‌بس، کشتار زندانیان سیاسی و برکناری آقای منتظری سویه‌های گوناگون و هم‌پوشان پدیده واحدی است متضمن سربرآوردن یک لویاتان دیگر.

کشاکش دو قطب اصلی قدرت

فایل صوتی یادشده، در اصل مجادله‌یی است بین دو قطب اصلی قدرت حاکم؛ یک طرف آقای منتظری و طرف دیگر خمینی. دو سال پیش از این، یک شکاف بزرگ در الیگارشی قدرت پدیدار شده است. این زمانی است که هسته اصلی قدرت، که بی‌واسطه به خمینی متصل است، به‌مذاکره پنهانی با آمریکا رو آورده در این سوداست که در منازعه قدرت دست بالا را پیدا کند. با همین نقطه عزیمت، تصمیم‌گیری درباره‌ی زد و بندهای خارجی، سفر مک فارلین و یک مقام اسرائیلی به‌تهران، دریافت موشک‌های تاو و ... را در دایره بسته خود نگه داشته است.

آقای منتظری به‌زودی از این ماجرا مطلع می‌شود. با اشاره خود او، دستیار بسیار معتمدش، مهدی هاشمی، سفر مخفی مک فارلین

را از طریق نشریهٔ لبنانی الشراع برملا می‌کند. در نقطهٔ مقابل، خمینی برای به‌انقیاد کشاندن منتظری، به‌روال معمول خود که گروگان‌گیری است دست می‌زند: مهدی هاشمی را دستگیر می‌کند و با دروغ‌پراکنی، پرونده سازی، اعتراف‌گیری، مصاحبه تلویزیونی و سایر اشکال جنگ روانی یک کارزار سنگین علیه قائم‌مقام خود به‌پا می‌کند.

باز جویی از مهدی هاشمی را خمینی شخصاً هدایت می‌کند و مطابق توضیحات ری‌شهری وزیر وقت اطلاعات، این خمینی است که نوارهای بازجویی را گوش می‌کند و نظر می‌دهد که آیا مهدی هاشمی «صداقت» به‌خرج داده یا خیر.^۱

با این‌همه از آن‌جا که آقای منتظری کوتاه نمی‌آید، به‌دستور خمینی مهدی هاشمی اعدام می‌شود. نامه بسیار تند آقای منتظری در آن ایام که به‌خمینی می‌نویسد: «جنايات اطلاعات شما و زندان های شما، روی شاه و ساواک شاه را سفید کرده است»^۲ گویای بحران حدت یافته میان دو قطب رژیم است که از این پس رو به‌وخامت می‌رود.

در این‌زمان، ۲۴ مرداد ۶۷، هنگام گفتگوی آقای منتظری با چهار تن از مجریان قتل عام، خمینی از سر ناچاری محض آتش‌بس را پذیرفته و مهم‌ترین اشتغال روزانه خود و حلقه نزدیک دستیارانش، کشتار وسیع زندانیان مجاهد است.

چهار جلاد گردآمده در خانهٔ آقای منتظری فرستادگان خمینی‌اند. با وجود تنگی وقت و اوضاع اضطراری که آن‌ها را از صبح تا ساعت ده و نیم شب، بی‌وقفه درگیر کشتارها کرده، خمینی یک

۱ - ری‌شهری، «خاطرات سیاسی ری‌شهری»، ج ۳، صص ۷۰ و ۷۱

۲ - منتظری، خاطرات، ج ۲، ص ۱۲۱۲

مأموریت سیاسی برعهده آن‌ها گذاشته است که شریک کردن آقای منتظری در مسئولیت قتل عام است. اصرار آن‌ها به آقای منتظری که با کشتار ۲۰۰ مجاهد دیگر موافقت کند، با همین هدف است.

در آن لحظه آقای منتظری به روشنی می‌داند که در قتل عام زندانیان سیاسی خودش نیز هدف قرار گرفته است. او چند بار واکنش خانواده‌های زندانیان اعدام شده را گوشزد می‌کند که: «جواب خانواده‌ها را چه می‌دهید؟» این پرسش هم چشم‌امیدی است که به برآمدن موج اعتراض‌های اجتماعی دارد و هم زبان تهدید او خطاب به خمینی که وقتی مردم سر به عصیان بردارند او حق را به آن‌ها می‌دهد و در کنارشان خواهد بود.

اما ترسناک‌ترین تهدید نهفته در سخنان آقای منتظری احتمال علنی کردن نامه‌های اعتراضی خود اوست:

«من اگر واسه خاطر شخص امام و انقلاب نبود، نامه‌ام را پخش می‌کردم. می‌دانید چقدر به نفع دشمنان بود؟».

یکی از دژخیمان حاضر: «بله، تبعات ناگواری داشت.».

در این گفتگو طرف شکست خورده خمینی است که نمی‌تواند آقای منتظری را به تأیید قتل عام بکشانند. بنابراین، نتایج لازم را می‌گیرد که هم پروژه کشتار را در حداکثر اختفا انجام دهد و هم آن را تسریع کند.

اما آقای منتظری به همین ایستادگی که البته بس شرافتمندانه و والاست، بسنده می‌کند و به کارکرد هیولای خونخوار قدرت بهای لازم را نمی‌دهد. او نمی‌داند که هیولا به سرعت همه چیز را فرو خواهد بلعید. وگرنه، در آن هنگام صحیح‌ترین واکنش علنی کردن نامه‌های اعتراض به قتل عام و اعلام استعفا بود.

نمی‌توان پیامدهای وقایع تاریخی را، چنان‌چه در صورت‌ها و در مسیرهای دیگر محقق می‌شد، ترسیم کرد. زیرا حرکت تاریخ یک روند تک‌راستا نیست و هر واقعه‌یی نه عکس‌العمل ساده و مستقیم واقعه پیشین خود بلکه برآمد دیالکتیکی مجموعه روندهای سیاسی و اجتماعی است.

با این حال اگر امکانی برای جلوگیری از قتل عام ۶۷ متصور بود، از این دو راه محقق می‌شد:

نخست آن که ارتش آزادی بخش ملی در چهار زبر متوقف نمی‌ماند و قادر می‌شد تا کرمانشاه جلو برود. همین پیشروی (و نه حتی شکل‌گیری فرآیند سرنگونی رژیم) هم تعادل درونی حکومت را به‌زیان حلقه اصلی قدرت به‌هم می‌زد و هم مجریان قتل عام و آدم‌کشان فرومایه تحت امر آن‌ها را از آینده خود بیمناک می‌کرد؛ در نتیجه ماشین کشتار از حرکت باز می‌ماند.

دیگر آن که آقای منتظری فریادهای پرخشم و احتجاجات سیاسی و فقهی خود علیه قتل عام زندانیان در همین جلسه را علنی می‌ساخت و با استعفا از مقام خود یک طوفان عظیم سیاسی به‌پا می‌کرد.

چند ماه بعد، هیولا که از اعدام زندانیان فارغ شده بود، این‌بار دست به کار عزل قائم‌مقام شد. در حکم عزل منتظری، خمینی تصریح کرد که مهم‌ترین دلیل برکناری او جلوگیری از به‌حاکمیت رسیدن مجاهدین است: «از آنجا که روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرال‌ها و از کانال آنها به منافقین می‌سپارید، صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید.» (یادداشت ۱)

تا آن موقع آقای منتظری نامه‌های اعتراضی خود را فاش نکرده بود. اما حریف، از درز دادن یکی از همان نامه‌ها در رادیو بی‌بی‌سی برای عزل منتظری سود جست.

با این‌که این تصمیم پس از کشتار زندانیان و برقراری سلطه ستبر و سنگین سرکوب در همه جا از جمله در درون رژیم اتخاذ شد، از هم‌چنان تنش‌هایی در درون حکومت برانگیخت که خمینی شخصاً به وزرای دولت و اعضای مجلس خود نامه نوشت و آن‌ها را تهدید کرد که «در صورت تخطی، هر کس در هر موقعیت بلافاصله به مردم معرفی خواهد شد». (یادداشت ۲)

فصل دوم:

هرم سیاسی رژیم قتل عام

فایل صوتی سخنان منتظری نوری بر هرم سیاسی نظام قتل عام می‌اندازد: رهبری‌کنندگان این کشتار چه کسانی بودند؟ در گفتگوی مورد بحث چهار دژخیم مخاطب آقای منتظری در سنین بین ۲۷ تا ۳۵ ساله‌اند^۳ و از سواد فقهی و دانش حقوقی اندکی برخوردارند. به‌جای آن، مهم‌ترین قابلیت‌هایشان گوش به‌فرمانی و پرکاری است. هم‌چنین این‌که در جناح‌بندی‌های درون رژیم از هیچ‌کس جز حلقه اصلی قدرت حساب نمی‌برند و در قساوت حدی نمی‌شناسند. با این‌همه اختیارات‌شان محدود به حوزه قضایی تعیین‌شده برای آن‌ها و محتوای کارشان صدور احکام اعدام است. بنابراین، لایه‌یی از مقام‌های ارشد باید وجود داشته باشند که امور قتل‌عام را نه تنها در تهران و کرج بلکه در سراسر کشور اداره و هدایت کنند.

این مدیران ارشد چه کسانی هستند؟

در فایل صوتی می‌شنویم که «آقای مرعشی (از اعضای شورای عالی قضایی وقت) تلفن می‌کند و می‌لرزد» که آقای منتظری (برای توقف اعدام‌ها) «پاشو برو پیش امام». منتظری از تسلیم‌شدگی و انفعال شورای عالی قضایی در برابر خمینی برآشفته است: «مرده

۳ - جلدان یادشده و موقعیت شغلی و سنی هر یک به‌این شرح است: حسین‌علی نیری (حاکم شرع وقت، ۳۲ ساله) - مرتضی اشراقی (دادستان وقت، حدود ۳۵ ساله) - ابراهیم رئیسی (معاون وقت دادستانی، ۲۷ ساله) - مصطفی پورمحمدی (نماینده وقت وزارت اطلاعات، ۲۹ ساله)

شور شورای عالی قضایی را ببرد».

به نوبه خود مجریان قتل عام شکایت می کنند که شورای عالی قضایی تنها هفته‌یی سه جلسه برگزار می کند و بقیه وقت‌اش را به درس دادن در قم می گذراند.

منتظری، قاضی القضاة وقت، موسوی اردبیلی را نیز فردی بزدل و ضعیف‌النفس معرفی می کند که در نماز جمعه تهران با شعارهای عوامل رژیم برای اعدام زندانیان همراهی نشان می دهد (یادداشت ۳) و به جای جلوگیری از ادامه کشتارها تنها به طرح این سؤال از خمینی اکتفا می کند که آیا زندانیان سر موضع در شهرها باید به مراکز استان انتقال یابند یا در همان شهرها اعدام شوند؟

روشن است که هم موسوی اردبیلی به دلیل مسئولیت‌اش در رأس قضاییه و هم اعضای شورای عالی قضایی و سایر مقام‌های این دستگاه خونریز، همه در شمار شرکای این جنایت بزرگ‌اند و باید پاسخگوی آن باشند. با این حال در هرم سیاسی رژیم قتل عام آن‌ها نیز در ذیل هدایت‌کنندگان اصلی جا می گیرند.

اما این تصمیم‌گیرندگان همان نزدیک‌ترین حلقه مقام‌ها به خمینی یعنی مثلث خامنه‌ای، رفسنجانی و احمد خمینی است. کسانی که ادعا می کنند خامنه‌ای از قتل عام سال ۶۷ بی خبر بوده یا به هر شکلی از این جنایت فاصله گرفته، برای دفاع از نظام حاکم وقایع روشن و قطعی را تحریف می کنند. رژیم خمینی که موضوع قتل عام زندانیان را تا چندماه پوشیده نگه داشته بود، از پائیز ۱۳۶۷ با احتیاط بسیار و به تدریج برخی خانواده‌ها را از شهادت فرزندان‌شان مطلع کرد. زیر تأثیر انتشار این خبر، در نهم آذر ۱۳۶۷ هنگامی که خامنه‌ای رئیس جمهور وقت رژیم به مناسبت روز دانشجو در یک دانشگاه حضور یافته بود، از این بابت مورد

سؤال قرار گرفت: «حجت الاسلام والمسلمین خامنه‌ای هفته گذشته در یک جمع گرم و صمیمی دانشجویی به مهمترین و اساسی ترین سوالات مطرح در جمع‌های دانشجوی پاسخ داد...»
سوال شد علت بی‌توجهی جمهوری اسلامی به مسئله حقوق بشر و اجازه ندادن به کارشناسان حقوق بشر سازمان ملل متحد پیرامون تحقیق این مسئله چیست؟ علت اعدام‌های وسیع در ایران در تهران و استان‌ها چیست؟

رئیس جمهور در پاسخ گفت: این لحن سؤال شما لحن بیانات اخیر رادیوهای بیگانه است. اما در عین حال سوال است و پاسخ می‌دهم. ما به مسئله حقوق بشر بی‌اعتنا نیستیم... آن‌ها که بر علیه ما در دنیا راجع به حقوق بشر حرف می‌زنند می‌خواهند منافقین و کسانی که قصد براندازی این نظام را دارند در این کشور هرکاری که دلشان می‌خواهند بکنند و نظام کوچکترین عکس‌العملی از خود نشان ندهد. این برخلاف مصالح مردم و نظام است. از اول انقلاب تاکنون سیاه‌ترین فجایع را در مملکت منافقین راه انداخته اند، سازمان عفو بین‌الملل، کمیسیون حقوق بشر سازمان ملل یک کلمه حرف نزدند... مسئله سیاسی است برادر من!

اما اعدام‌ها! درست همان تعبیری که از رادیوهای بیگانه شنیده می‌شود. خوب رادیو منافقین هم همین را می‌گوید. مگر ما مجازات اعدام را لغو کردیم؟! ما مثل بسیاری از کشورهای دنیا مجازات اعدام داریم، برای چه کسانی؟ برای کسانی که جرائم آن‌ها مستوجب اعدام است. هر کس این جرائم را مرتکب شود ما اعدامش می‌کنیم. قوم و خویش و بیگانه هم ندارد. آن آدمی که در زندان با منافقین در حمله مسلحانه به داخل مرزهای جمهوری

اسلامی و با دشمن بیگانه آن فجایع را در اسلام آباد، کردند و آن جاها راه انداختند ارتباط دارد، آیا به عقیده‌ی شما باید به او نقل و نبات داد؟ اگر ارتباطش با آن دستگاه خائنانه مشخص شده، باید چه کارش کنند؟ این از نظر ما محکوم به اعدام است و اعدامش هم می‌کنیم...»^۴

مقام کلیدی دیگر در بالاترین سطح مدیریت قتل عام رفسنجانی است. او به‌رغم همه کوشش‌هایش برای کتمان نقش و مسئولیت خود، در کتاب خاطرات خود شرح کوتاهی از دیدار و گفتگو با یکی از دژخیمان مجری قتل عام‌ها درج کرده که اعتراف روشنی به جایگاه او در رهبری این کشتارهاست:

«آقای [علی] شوشتری [معاون قضایی و جانشین] مسئول سازمان زندان‌ها آمد و راجع به زندانی‌ها و مخصوصاً گروهک‌ها و مسائل اخیر آن‌ها در رابطه‌ی با شرارت‌های منافقین، اطلاعاتی داد و گفت از حدود پنج هزار زندانی گروهکی، یک سوم بر سر موضع هستند و یک سوم تائب و یک سوم منفصل»^۵

رفسنجانی در این زمان جانشین فرماندهی کل قواست و همراه با خامنه‌ای و احمد خمینی (در نقش دستیار خمینی) همه امور داخلی و خارجی کشور، از جبهه‌های جنگ تا دولت و مجلس و زندان‌ها را اداره می‌کنند.

مهدی هاشمی که قبلاً به‌او اشاره شد، در نامه‌یی به آقای منتظری می‌نویسد: «مثلی که برکل کشور و حتی مجاری اندیشه حضرت امام تسلط داشته و حکومت می‌کنند و همه رویدادها و حوادث

۴- روزنامه رسالت ۱۶ آذر ۱۳۶۷

۵- «کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۷، پایان دفاع و آغاز بازسازی»

ص ۲۵۷ - چاپ هفتم، ۱۳۹۰

را به شدت تعقیب می‌کنند، به آینده و دورنمای رهبری آینده انقلاب مضطربانه چشم دوخته‌اند».. «این مثلث هرکس را که در برابر معادلات آنان سر تسلیم فرود نیاورد، (می‌زنند) مانند نگارنده مفلوک...»^۶

خود منتظری نیز در کتاب خاطرات خود توضیح می‌دهد که کشور در دست همین سه نفر اداره می‌شود.^۷

مرور وقایع دهه ۱۳۶۰ درباره جایگاه تعیین کننده سران قوا در اداره روزانه امور کشور تردیدی باقی نمی‌گذارد. در میان این سران، به‌طور خاص مثلث یاد شده از نقشی محوری برخوردار است و این سه نفر را باید بالاترین مقام‌های هدایت کننده ماشین قتل عام در سال ۶۷ محسوب نمود. به‌تازگی روزنامه حکومتی اعتماد پیرامون همین کشتارها نوشت: «بعدها با دلایلی ضعیف‌تر همین پیشنهاد [اعدام جمعی زندانیان] درباره بخشی از کمونیست‌های داخل زندان هم مطرح شد که امام خمینی تصمیم‌گیری در آن زمینه را به جلسه سران قوا ارجاع دادند و در آن جلسه تقریباً تمام سران قوا و نخست‌وزیر با آن پیشنهاد مخالفت کردند و اقدامی مشابه درباره کمونیست‌های داخل زندان صورت نگرفت».^۸

کتمان این واقعیت که بسیاری زندانیان مارکسیست و غیر مجاهد نیز در سال ۶۷ مشمول اعدام‌های جمعی شدند، بخش مخدوش گزارش بالاست. اما بخش صحیح آن نقش‌آفرینی جلسه سران قوا در مدیریت قتل عام است.

نمونه‌های متنوع و متعدد دیگری از مدارک و شواهد معتبر در

۶ - کتاب «از جدایی تا رویارویی»، ص ۴۹

۷ - خاطرات آیت‌الله منتظری صفحه ۵۱۲

۸ - روزنامه اعتماد ۲۴ مرداد ۹۵

این زمینه وجود دارد. اما همه این اسناد با وجود صراحت و قطعیت‌شان، از نظر اهمیت فرع بر فرآیند سیاسی سال‌های ۶۷ و ۶۸ است. این فرآیند، نضج‌گرفتن قدرتی است که پس از عبور از قتل عام زندانیان سیاسی و عزل منتظری سربرآورد. در حقیقت، قدرت حاکم پس از خمینی، برساخته ماشین کشتار است. در غیر این صورت خامنه‌ای که در سلسله مراتب آخوندی جایگاه نازلی داشت و از سواد حوزوی چندانی برخوردار نبود، چگونه توانست در مسند ولایت فقیه بنشیند؟ او چه قابلیت‌هایی داشت که آیت‌الله‌های حکومتی با جداسازی رهبری رژیم از مرجعیت فقهی و حذف شرط مرجعیت از ولایت فقیه در قانون اساسی، برای صعودش به بالاترین مسند حکومت راه باز کردند؟

مهم‌ترین سرمایه خامنه‌ای و رفسنجانی که سایر باندهای رژیم را هم به اطاعت واداشت، نقش تعیین‌کننده آن‌ها در حفظ رژیم از طریق قتل عام زندانیان سیاسی، عزل آقای منتظری و مقابله با ارتش آزادی بخش ملی بود.

آن‌ها قدرتی را شکل دادند که اعتبارش را از ریختن خون نسلی از رشیدترین فرزندان ایران و انهدام بخش عظیمی از سرمایه انسانی و معنوی این کشور به دست آورده است. این پشتوانه - یک شر عمومی به مثابه مصلحت عالیه تمام اجزا و هموندان حکومت کنونی - آری سبب حفظ تاکنونی رژیم بوده است؛ اما هم‌چنین مانع ثبات‌یابی سیاسی حقیقی آن است.

این‌که انتشار فایل صوتی یک جلسه برگزار شده در نزدیک به سه دهه پیش، مانند یک زلزله سیاسی در این رژیم عمل می‌کند، به این معنی است که رژیم ولایت فقیه در برابر پرونده قتل عام به طرزی چاره‌نشدنی آسیب‌پذیر است. این پرونده نه واقعیه‌یی

سپری شده و فرونهاده در بایگانی تاریخ است، نه امری تقلیل یافته در دایره بسته حقوق بشر. بلکه فراتر از آن، امری است در قلمرو مقاومت و آزادی. هر قدمی در این میدان، از جمع‌آوری اطلاعات و جزییات درباره سربهداران سال ۶۷ تا افشای موقعیت و هویت جلادان، همه اجزای مبارزه‌ی است برای به‌زیر کشیدن ولایت فقیه.

فصل سوم: تحليل حكم قتل عام

واقعه قتل عام تا آن جا که به رژیم برمی گردد، از چند حلقه اساسی تشکیل شده است: حکم خمینی، اعدام جمعی مجاهدین، اعدام سایر زندانیان در ماه‌های بعد، سپس پنهان کردن مزارها و اسامی شهیدان.

حکم قتل عام - هم از نظر پیامد خونبار بلافصل آن و هم از نظر تأثیر پاینده‌اش بر دیدگاه و ساختار ولایت فقیه - سند مهمی در تاریخ ایران است.

در این حکم است که ولایت فقیه واقعیت‌های اساسی مؤثر خود را بارز می‌کند و از آن می‌توان دریافت که این پدیده سیاسی چه چیزی هست و چه چیزی نیست. این سند در پایان دوره ده‌ساله‌ی تدوین شده که در آن خمینی به‌گونه‌ی بلامنازع و غیرقابل قیاس با قدرت دیکتاتورهای حاکم بر ایران در چند سده اخیر، قدرت سیاسی و اقتدار مذهبی را در کف خود داشته است. چکیده عمل و نظر خمینی مبتنی بر تجربه فوق‌العاده قدرت‌مداری ده‌ساله، خود را در همین سند ظاهر می‌کند و آنچه او در خلال همین یک دهه در ذهن داشت و گاه خطوطی از آن را بیان می‌کرد، در همین حکم به‌بلوغ می‌رسد.

از این نظر حکم قتل عام زندانیان سیاسی، وصیت‌نامه حقیقی خمینی است. در پیامی به‌منتظری که در کتاب خاطرات او درج شده، خمینی تردیدی باقی نمی‌گذارد که: «مسئولیت شرعی حکم مورد بحث با من است» (یادداشت ۴) هرچند که منتظری

بارها تلاش کرده این حکم را «منسوب» به خمینی معرفی کند. باری، این حکم (یادداشت ۵) با وجود حجم اندک‌اش که فقط ۲۳۶ کلمه است، عناصر متعددی را در بر می‌گیرد:

نخست، اتهام‌ها

حکم خمینی هشت دلیل متمایز را به‌عنوان جرائم مجاهدین عنوان می‌کند:

الف - منافق بودن

ب - خیانت

ج - به‌هیچ وجه به‌اسلام معتقد نبودن

د - ارتداد از اسلام به‌اقرار سران آن‌ها

ه - محارب بودن و جنگ کلاسیک آن‌ها در شمال و غرب و جنوب

و - جاسوسی برای صدام

ز - ارتباط با استکبار جهانی

ح - ضربات ناجوانمردانه آن‌ها از ابتدای تشکیل نظام جمهوری اسلامی تا کنون.

سه فقره از اتهام‌ها که در صدر فهرست آمده و مهم‌ترین آن‌هاست، مربوط به عقیده و تفکر است. در این جا خمینی با تقلب صریحی تغییر ایدئولوژی اپورتونیست‌های چپ‌نما در سال ۱۳۵۴ را به‌اقرار رهبران مجاهدین به‌ارتداد تبدیل کرده است.

با این حال هدف این نوشته، بحث از بی‌پایگی این اتهام‌ها یا مغایرت آن با استانداردهای قضایی بین‌المللی و موازین انسانی و اسلامی نیست.

به‌جای آن به‌سرنوشت و سرگذشت نسلی نظر می‌کنیم که

میان انواع دروغ‌ها به‌آزمایش کشیده شده است. برچسب زدن و دروغ‌پراکنی علیه مخالفان از جانب خمینی و جباران پیش از او چیز عجیب و نامنتظره‌یی نیست. امر تازه راهی است که مجاهدین برگزیده‌اند: در پاسخ دروغ‌های پرشمار خمینی، انتخاب آن‌ها صداقت و فدا بوده و هست.

دوم، منافقین

در حکم خمینی، واژه‌های منافقین و نفاق جایگاه محوری دارد. بررسی این مفهوم در فصل بعدی خواهد آمد.

سوم، سر موضع بودن

گزاره مرکزی حکم خمینی، دستور قتل‌عام است: «کسانی که در زندان‌های سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند، محارب و محکوم به اعدام می‌باشند».

حکم قتل‌عام، که همین ۲۱ کلمه است، تعریف روشنی از «سر موضع بودن» به‌دست می‌دهد:

- بر سر موضع نفاق است؛ یعنی اعتقاد و آرمان و مشی مبارزاتی مجاهدین را نمایندگی می‌کند،

- بر سر موضع پافشاری کرده؛ و در سال‌های زندان زیر همه فشارها ایستادگی به‌خرج داده،

- و بر سر موضع پافشاری می‌کند و بازگشت ناپذیر است.

این حکم یک اصل اساسی را پایه‌گذاری می‌کند: مهدورالدم دانستن هر کس که بر عقیده و فکر خود در مخالفت با نظام حاکم ایستادگی به‌خرج می‌دهد. از نظر خمینی محکومیت هر فرد به‌اعدام به‌عمل مجرمانه او بستگی ندارد؛ بلکه نفس فکر و اعتقاد

و تزلزل نشان ندادن نسبت به آن است که بالاترین جرم است. بنابراین، در حکم هیچ اتهامی از این‌گونه در بین نیست که زندانیان با عملیات مجاهدین ارتباط داشته‌اند، یا در زندان تشکیلات برپا کرده‌اند، یا به‌درگیری و اغتشاش در داخل بندها دست زده‌اند. بلکه جرم یگانه و یگانه‌انگار «سرموضع بودن» است. این حکم و حکم تکمیلی متعاقب آن، تردید و ابهامی دربارهٔ تمرکز خمینی بر مجاهدین «سرموضع» باقی نمی‌گذارد. با این‌حال، گستردگی کشتارها و اطلاق اصطلاح «قتل‌عام» به‌آن، فضایی برای برخی سوءتعبیرها و تحلیل‌های مخدوش فراهم کرده که برحسب آن این واقعه را یک کشتار کور معرفی می‌کنند. انگار که قتل‌عام سال ۶۷، از لحاظ سرشت آن، چیزی مانند کشتار یهودیان در جنگ جهانی دوم یا کشتار سربرنیتسا است. در وقایع اشاره شده هویت فردی و سوابق سیاسی قربانی هیچ‌کدام ملاک‌گزینش آن‌ها توسط قاتلان نبود. بلکه صرف تعلق گروهی و جمعی آنها به یک دین یا قومیت سبب قتل‌عام آن‌ها شده است. حال آن‌که در این واقعه مختصات اعتقادی و سیاسی یک به‌یک زندانیان زیر ذره‌بین قرار گرفته است. ترتیبات انجام قتل‌عام مانند تشکیل هیأت‌های سه‌نفره در تمام استان‌ها همین واقعیت را تأیید می‌کند. از این‌رو، نه گستردگی کشتارها نه «قتل‌عام» نامیدن آن محل تردید نیست، اما خصلت اساسی آن را باید برجسته کرد که هوشمند و هدف‌دار است. به‌عبارت دیگر آن چه رخ داده، انتقام‌جویی کور، واکنش جنون‌آسا، خشک و تر را با هم سوزانیدن یا از دم تیغ گذراندن همه نیست. بلکه کشتاری است بر اساس یک معیار صریح، قطعی، بارز، تعریف شده و فرمان داده شده: «سرموضع بودن»

از دیدگاه خمینی، این عنوان سه جرم نابخشدنی را در خود
تنیده است: هویت مجاهدخلق، تسلیم‌ناپذیری، و عزم مبارزه با
ولایت فقیه!

- آیا سرموضع منافقین هستی؟

- آری، هستم.

این چکیده سؤال و جواب‌ها در شبه‌محاکمه‌های مجاهدین
قتل‌عام شده است و از جهاتی محاکمه عیسی بن‌مریم را تداعی
می‌کند:

- پس تو می‌گویی پسر خدا هستی؟

- شما می‌گویید که هستم.

جرم متهم در هر دو محاکمه، «سرموضع بودن» است، و شگفتی
هر دو محاکمه در این است که تنها شاهی که علیه متهم
شهادت می‌دهد، خود اوست و این متهم است که خود را مجرم
اعلام می‌کند.

چهارم، تشخیص؛ نه محاکمه

سومین بند حکم خمینی، ترتیبات و فرآیندی را ترسیم می‌کند
که شبیه آئین دادرسی قضایی است: تشخیص موضوع (احراز
«سرموضع» بودن یا نبودن زندانی) بر اساس رأی اکثریت اعضای
هیأتی است مرکب از قاضی شرع، دادستان و نماینده وزارت
اطلاعات.

برخی نویسندگان و تحلیل‌گران بازجویی هیأت‌های یاد شده از
زندانیان در آستانه قتل‌عام را یک محاکمه تلقی کرده و مغایرت آن را
با موازین قضایی توضیح داده‌اند. از جمله این که محاکمه‌شوندگان
وکیل نداشته‌اند، حق استیناف‌خواهی از آنان سلب شده و از همه

مهم‌تر این‌که در حال گذراندن دوران محکومیت خود بوده‌اند و محاکمه مجدد آن‌ها یک بی‌عدالتی فاحش بوده است.

این البته واقعیت دارد که همه این ظلم‌ها در خشن‌ترین صور خود نسبت به قتل عام شدگان روا شده است. با این حال ترتیباتی که خمینی مشخص کرده، برای برگزاری محاکمه نبوده است. خود او تصریح می‌کند که وظیفه هیأت‌ها «تشخیص موضوع» است. کار آن‌ها کشف انسان‌های آرمان‌گرایی است که در مبارزه برای آزادی استوار و مصمم و بازگشت‌ناپذیرند. به این منظور، «تشخیص موضوع» می‌بایست دو جنبه از موقعیت زندانی را روشن سازد. جنبه نخست پیشینه اوست که آیا تاکنون «بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده» و در سال‌های اسارت در حال ایستادگی و مبارزه بوده است یا خیر؟

بررسی موقعیت هر زندانی از این نظر با توجه به وجود پرونده او به سادگی قابل انجام بود. اما دومین جنبه تشخیص انتخاب قطعی و نهایی زندانی است که اهمیت تعیین‌کننده دارد.

در این نقطه پرسش یا پرسش‌هایی که هیأت مرگ در برابر زندانی می‌گذارد، محک انتخاب قطعی اوست. در واقع پرسشی است که زندانی را بین کشته شدن خودش و کشتن سازمان و آرمان‌اش وسوسه می‌کند.

هانا آرنه درباره وقایع دوران نازی‌ها در آلمان می‌نویسد: «اعتقاد رایج بر این بود که مقاومت در برابر وسوسه، از هر نوع‌اش، محال است، هیچ‌کس قابل اعتماد نیست و در لحظات دشوار نمی‌توان به کسی اعتماد داشت و وسوسه شدن و مجبور شدن تقریباً یکسان است».^۹

۹ - هانا آرنه، «مسئولیت شخصی در دوران دیکتاتوری»، ترجمه بنیاد عبدالرحمن

انتخاب قتل‌عام شدگان گسست عظیمی در همین اعتقاد رایج ایجاد کرد. کسانی که از سر جهالت یا بدتر از آن با غرض‌ورزی، مجاهدین صلیب بردوش را محکومانی منفعل و بی‌اختیار جلوه می‌دهند که گویا آن‌ها را بدون توجه به انتخاب‌های مبارزاتی‌شان از دم تیغ گذرانده‌اند، در واقع «تشخیص موضوع» را به زیان سربهداران قتل‌عام شده مخدوش می‌کنند. تمام «موضوع» این بود که اسرار هویدا می‌کردند.

پنجم، اصول تردیدناپذیر

در چهارمین و آخرین بند حکم، خمینی «اصول تردیدناپذیر» ولایت فقیه در برابر مخالفان را تدوین می‌کند:

- بی‌رحمی نشان دادن

- اعمال قاطعیت

- به‌کار بستن خشم و کینه

- کنار گذاشتن وسوسه و شک و تردید هنگام صدور حکم اعدام

- تردید نکردن در اجرای اعدام‌ها

- اعمال حداکثر شدت عمل

- و تردید ناپذیری همه این اصول

ششم، سیاست

خمینی یک اصل اساسی دیگر را در حکم تکمیلی خود ارائه می‌کند: «در تمام موارد هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است، سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید.» (یادداشت ۶)

با این دو حکم، خمینی مفهوم سیاست را در ولایت فقیه بیان

می‌کند: دروغ گفتن، بی‌رحمی به‌خرج دادن، زیاد کشتن، سریع و یک‌باره کشتن و ...

روشن نیست که آیا خمینی، از آراء ماکیاوولی نظریه‌پرداز سیاسی نامدار قرن شانزدهم مطلع بوده یا خیر. او در کتاب مشهور خود، تصریح می‌کند که پس از فتح یک کشور، شه‌ریار باید صدمات خود به‌مردم را یک‌باره و یک‌جا وارد سازد تا اثر آن کم‌تر احساس شود. «^{۱۰} اندرز او به‌حاکمان این است که هیچ‌گونه تعهدی برای محترم شمردن قول خود نداشته باشند و هرگاه لازم شد خوی حیوانی و بی‌رحمی در پیش بگیرند.^{۱۱}»

در حقیقت، خمینی در لفافه اسلام، از همان اصول و نظرگاهی تبعیت می‌کند که در ذیل آن امر سیاست به‌مثابه مناسباتی است که در آن عدالت و شرافت و اخلاق انسانی جایی ندارد. از این نظر، نامه سال ۱۳۶۶ خمینی به‌رئیس جمهور وقت، خامنه‌ای، تعریف دقیقی از همین «سیاست» است: «حکومت به معنای ولایت مطلقه ... مقدم بر تمام احکام فرعیه حتی نماز و روزه و حج است. حاکم می‌تواند مسجد یا منزلی را که در مسیر خیابان است خراب کند و پول منزل را به صاحبش رد کند. ... حکومت می‌تواند قراردادهای شرعی را که خود با مردم بسته است، در موقعی که آن قرارداد مخالف مصالح کشور و اسلام باشد، یک‌جانبه لغو کند. و می‌تواند هر امری را، چه عبادی و یا غیر عبادی است که جریان آن مخالف مصالح اسلام است، از آن مادامی که چنین است جلوگیری کند... و بالاتر از آن هم مسائلی

۱۰ - نیکولو ماکیاوولی، شه‌ریار، به‌نقل از «خداوندان اندیشه سیاسی»، ص ۶۴۸

۱۱ - نیکولو ماکیاوولی، فصل هجدهم، ترجمه داریوش آشوری

است، که مزاحمت نمی‌کنم».^{۱۲}
آنچه را خمینی نمی‌خواست «مزاحمت» کند و از گفتن‌اش در آن
زمان ابا داشت، یک سال بعد در حکم قتل‌عام زندانیان سیاسی
انشا کرد.

۱۲ - این نامه در ۲۱ دی ۱۳۶۶ نوشته شده است، صحیفه نور، ج ۲۰، صص ۴۵۲ -

فصل چہارم:

مفہوم منافقین

در خلال سال ۹۵ موضوع دیرپا و دائمی «منافقین» به صورت هشدارهای تازه‌یی نسبت به «تطهیر و احیاء» آن‌ها در اظهارات سران رژیم ظاهر شد. این کلمات پس از انتشار فایل صوتی جلسه آقای منتظری درباره قتل عام سال ۶۷ بارها عنوان شد. سپس در خلال بروز تنش‌های سیاسی حادی بر سر درج عکس رئیس جمهور برگزیده مقاومت مریم رجوی در ویژه‌نامه دانشگاه شریف از سرگرفته شد و زمانی که کار تولید یا اکران موج جدیدی از فیلم‌ها و سریال‌های تلویزیونی^{۱۳} علیه مجاهدین به میان آمد، ظهور دوباره همین کلمات تأیید کرد که این نه یک امر تصادفی بلکه معطوف به دیدگاه و سیاست رژیم حاکم است.

کلمات «تطهیر و احیاء» انعکاس دیدگاه سفت و سخت شده‌یی در رژیم حاکم است. به این معنی که ولایت فقیه، چه در زمان خمینی چه در حاکمیت خامنه‌ای، بقای خود را در امحاء جنبشی می‌بیند که آن را منافقین نام‌گذاری کرده است.

برای شناخت ولایت فقیه باید در مفهوم همین کلمه رسوخ کرد. با این روش از کوشش‌های تاکنونی برای به دست دادن تعریفی از

۱۳ - رسانه‌های دولتی در ماه‌های شهریور تا آبان ۹۵ از اکران یا آغاز به تولید چند فیلم و سریال درباره «منافقین» خبر داده‌اند. از جمله: در ماه شهریور: سریال تلویزیونی «نفس» در ماه مهر فیلم «سیانور»، سریال «سال‌های حادثه». در ماه آبان: فیلم «ماجرای نیمروز»، فیلم «آخرین روزهای زمستان»، فیلم «مشتاقی و مهجوری». در ماه‌های پیش از این نیز فیلم دیگری به نام «امکان مینا» روی اکران آمد.

این اصطلاح نظیر تبارشناسی آن، بررسی ریشه‌های عقاید شیعه درباره امامت و پیشینه عقاید فلسفی و نظرگاه‌های فقهی خمینی فاصله می‌گیریم و برای فهم ولایت فقیه به عناصر واقعی نهفته در آن روی می‌کنیم که خود را در عمل سیاسی‌اش ظاهر کرده است. از نظر خمینی، مفهوم «منافقین» ربطی به سابقه تاریخی آن در صدر اسلام، معنای مشخص این کلمه در قرآن و تعریف واژه‌شناسانه آن ندارد. بلکه خود او در خلال سخنرانی‌ها و عمل سیاسی‌اش بار معنایی متفاوتی به این کلمه داد. سپس در حکم قتل عام بار معنایی آن را با جرم شناختن «سرموضع» نفاق بودن، به‌منتها درجه رساند. (یادداشت ۷) پس در این جا مفهومی مورد نظر است که این کلمه در یک فرآیند تاریخی پیدا کرده است. از سال ۵۸ به بعد به مدت چند سال خمینی در سخنرانی‌هایش مشخصه‌های همین دشمن - منافقین - را توضیح می‌داد: برای شکافتن مفهوم این واژه ابتدا به سخنان خمینی مراجعه می‌کنیم:

مصیبت بدتر - اولین اظهار نظر خمینی علیه مجاهدین در ۲۳ خرداد ۵۸ در یک دیدار غیرعلنی با عده‌یی از عوامل‌اش صورت گرفت. سخنان خمینی هرچند در آن موقع به‌طور رسمی منتشر نشد، اما نوار کاست آن که دست به دست می‌گشت، وسیله تحریک و بسیج قوای خمینی علیه مجاهدین بود:

«این این‌ها مصیبت‌شان بدتر از آن‌هاست. ... این‌هائی که سر خود هر چه دلشان می‌خواهد گردن قرآن می‌گذارند، این‌ها کارشان مشکل‌تر از آن‌هاست»^{۱۴}

از اعظم مشکلات، مشکل تر از محمدرضا - «امروز هم مسلمان‌ها مبتلای به دسته‌یی از منافقین هستند که کار مسلمان‌ها با این منافقین مشکل‌تر است با کارشان با محمدرضا. ... یک دسته‌یی که در ظاهر اظهار اسلام می‌کنند... با اینها باید چه بکنیم؟ کار با اینها بسیار مشکل است ...

حل مسأله منافقین از اعظم مشکلاتی است که برای ملت ما و برای اسلام از اول بوده است».^{۱۵} (۲۴ آذر ۵۸)

ترسناک تر از حمله نظامی و حصر اقتصادی - «هیچ وقت از حمله نظامی نترسید ، ... بلکه آنوقت هم مداخله نظامی بکنند به نفع ماست. از حصر اقتصادی هم ایدا نترسید ... اگر ما را محاصره اقتصادی بکنند به نفع ماست... از این دشمنی که آمده در داخل و ما را می‌خواهد از داخل فاسد کند ، این ترس دارد».^{۱۶} (۱۰ دی ۵۸)

سوره منافقین، نه سوره کفار - « ما سوره منافقین داریم اما سوره کفار نداریم، سوره منافقین داریم که برای منافقین، از اول شروع می‌کند اوصافشان را می‌گوید».^{۱۷} (۴ تیر ۵۹)

جذب‌کننده جوانان پاک - «توانستند که جوان های پاک و صاف و صحیح ما را گول بزنند با تبلیغاتی که بلدند و خوب هم بلدند».^{۱۸} (۴ تیر ۵۹)

بانیان شکاف میان جامعه و حکومت - «تمام سعی منافقین

۱۵ - صحیفه نور جلد ۱۰ ص ۲۸۶

۱۶ - صحیفه نور جلد ۱۱ ص ۱۵۳

۱۷ - صحیفه نور جلد ۱۲ ص ۲۰۱

۱۸ - صحیفه نور جلد ۱۲ ص ۱۹۷

بر این است که بین مردم شکاف ایجاد نمایند». ^{۱۹} (۶ خرداد ۶۱) **مخالفان قصاص و حدود شرعیه** - «منافقین اسلام راستین می خواهند، نه اسلامی که در آن حدود شرعیه جاری بشود، نه اسلامی که در آن قصاص شرعی جاری بشود، نه اسلامی که ابرقدرت ها را بیرون بکند از کشور، نه اسلامی که کمونیست را سرکوب کند». ^{۲۰} (۱۱ آذر ۶۱)

عده زیاد - «منافقین که عده شان زیاد بود و تبلیغات شان دامنه دار بود و جوان های بسیاری را از ما گول زده بودند، آنها به زباله دان ریخته شده اند». ^{۲۱} (۴ خرداد ۶۲)

بدتر از کفار - «سازمان امنیت را همه مردم می گفتند این ها برخلاف ملت و اسلام هستند، می شناختند این را، ۰۰۰ مبارزه با آنها آسان بود، منافق ها هستند که بدتر از کفارند». ^{۲۲} (۴ تیر ۵۹)

تسلیم ناپذیر، به احتمال هزار بر یک - «شما بنای بر این مطلب ندارید. و من اگر در هزار احتمال یک احتمال می دادم که شما دست بردارید از آن کارهایی که می خواهید انجام بدهید، حاضر بودم که با شما تفاهم کنم و من پیش شما بیایم». ^{۲۳} (۲۱ اردیبهشت ۱۳۶۰)

خودشان را شکنجه می کنند - «شما گرفتار یک جمعیتی هستید که خودشان، خودشان را بیهوش می کنند و داغ می کنند

۱۹ - صحیفه نور جلد ۱۶

۲۰ - صفحه نور جلد ۱۷

۲۱ - صفحه نور جلد ۱۷

۲۲ - صحیفه نور جلد ۱۲ ص ۲۰۱

۲۳ - صحیفه نور جلد ۱۴

برای این که گردن شما بگذارند ... بعضی از این‌ها، آن رفیق خودشان را بیهوش می‌کنند و شکنجه می‌کنند برای این که بگویند شکنجه ما داریم. شما سرو کارتان با یک همچو مردمی است».^{۲۴} (۱۹ فروردین ۱۳۶۰ - در ملاقات با محمدی گیلانی رئیس «دادگاه انقلاب تهران» و سایر مسئولان این دادگاه)

«سرکوب» تصمیم‌گیری شده - «ما با آنها عمل خواهیم کرد به طوری که با غیر مسلمین عمل می‌کنیم، با منافقین عمل می‌کنیم و آنها را سرکوب می‌کنیم».^{۲۵} (۲ شهریور ۵۸)

«آنقدری که اسلام تکیه کرده است بر این که منافقین را از بین ببرد یا اصلاحشان کند، برای کفار این‌طور نیست. انسان می‌داند با آدم کافر چه بکند، اما با منافقین نمی‌داند چه کند».^{۲۶} (۶ دی ۶۲)

درون‌مایه گفته‌های خمینی

سخنرانی‌های خمینی در دوره ده‌ساله حکومت‌اش نقطه‌نظرها و توصیف‌های بسیار بیشتری درباره «منافقین» به‌دست می‌دهد. اما می‌توان گفت که نمونه‌های پیش‌گفته مهم‌ترین وجوه نظرگاه او درباره مجاهدین را در برمی‌گیرد.

این نظرگاه در چند نکته اساسی قابل توضیح است:

الف - زدن برچسب «منافقین» به‌سازمان مجاهدین خلق ایران و هر فرد یا گروهی که هم‌نظر یا هم‌سوی این جنبش است، در

۲۴ - صحیفه نور جلد ۱۴ صفحه ۱۷۰

۲۵ - صحیفه نور جلد ۸ ص ۲۶۶

۲۶ - صحیفه نور جلد ۸ ص ۲۶۶

اصل استفاده از بدعت تکفیر است. تکفیر، از اشکال اساسی اعمال تفکرارتجاعی و بنیادگرایی دینی، در ظاهر عبارت است از معرفی و افشای فرد یا گروهی که منکر خداست یا صداقت پیامبر خدا را انکار کرده است. اما در عمل، در قرن‌های متمادی، تکفیر یک دستاویز دینی مرتجعان برای راندن و سرکوب مخالفان یا رقبای فکری بوده است.

برای ولایت فقیه حاکم بر ایران نیز این حربه، از مهم‌ترین سازوکارهای فرمانروایی است و هدف سیاسی محوری آن از ابتدا مجاهدین بوده است.

ب - خمینی برای مشخص کردن هدف اصلی خود که در مورد مجاهدین چیزی بسیار بیشتر از تکفیر را در نظر دارد، این فرمول را ابداع کرد که «منافقین بسیار بدتر از کفارند». چنان‌که دیدیم، در سخنرانی ۴ تیر ۱۳۵۹ او تا گفتن این دروغ مفتضحانه تنزل کرد که «ما سوره منافقین داریم اما سوره کفار نداریم». در حالی که روشن است که قرآن صد و نهمین سوره خود را به کافرون اختصاص داده است.

خمینی می‌خواست سلسله مراتب شناخته‌شده دشمنان در تاریخ و فرهنگ اسلام را که برحسب آن همواره کفار به‌عنوان جبهه دشمن در مقابل مسلمانان محسوب شده‌اند، کنار بزند تا چیزی به‌مراتب دشمن‌تر از دشمن معهود را بشناساند. به‌بیان دیگر او داشت برای جبهه خودی روشن می‌ساخت که خطر اصلی از کدام سو می‌آید؟

در نظر خمینی، منافقین یعنی دشمن ذاتی، که بالاترین خطر در سلسله مراتب خطرناک و پدیده‌ی است که ولایت فقیه از نفی

آن موجودیت می‌یابد. این جنبشی است و حتی نوعی از انسان است که در صدر دشمنان قرار دارد و خمینی حمله نظامی آمریکا و محاصره اقتصادی کشور را به مراتب بر این خطر ترجیح می‌دهد. شعار «مرگ بر منافقین» که مشخص‌کننده دشمن اصلی رژیم در جبهه داخلی است، برخاسته از همین تلقی است.

ج - به کار بردن واژه «منافقین» برای مجاهدین خلق از همان اولین ماه‌های شروع حاکمیت خمینی، به‌طور قطع، سرکوب و کشتار مجاهدین را در تقدیر داشت. این نام‌گذاری عبارت بود از قصد و دورخیز خمینی برای نابودی مجاهدین.

در نخستین روزهای پس از سرنگونی حکومت شاه، خود مجاهدین اوضاع را چنین تحلیل و ارزیابی می‌کردند که حداکثر ظرف شش ماه عملیات سرکوب و کشتار مخالفان از جانب رژیم جدید آغاز خواهد شد. چه در آن زمان چه در سال‌های ۵۸ و ۵۹، شخصاً بارها از مسئولان مجاهدین یا در نشست‌های داخلی می‌شنیدم که از «تیغ سرکوب» صحبت می‌کردند. گاه با این سؤال که «تیغ سرکوب» چه‌زمانی فرود خواهد آمد؟ و گاه با این هشدارها که باید زمان «تیغ سرکوب» را عقب‌بیندازیم. آنچه محل تردید نبود، چشم‌انداز حتمی‌الوقوع همین «تیغ» بود.

بر پایه همین فرض، از فردای قیام بهمن اصل راهنمای تاکتیک‌ها و سیاست‌های مجاهدین، اجتناب از درگیری با حکومت به‌بهای چشم‌پوشی مکرر از بسیاری حقوق حقه سیاسی و قانونی بود. خمینی و حزب «جمهوری اسلامی» او و پاسدارانش نیز با خاطر جمعی از شکیبایی مجاهدین، در آن دوره کوتاه ده‌ها تن

از اعضا و هواداران این سازمان را به ضرب چماق یا سلاح گرم به شهادت رساندند. (یادداشت ۸) از میان آن‌ها چهار نفر تیرباران شدند. همزمان، دستگیری هواداران مجاهدین که عموماً جرمی جز هواداری از مجاهدین نداشتند، به تدریج زندان‌ها را پر می‌کرد. در اردیبهشت ۱۳۶۰ شمار همین زندانیان به حدود ۱۲۰۰ نفر رسید.^{۲۷}

در فروردین ۱۳۶۰ با انتشار اطلاعیه ده‌ماده‌یی دادستانی (یادداشت ۹) روشن بود که خمینی در حال از نیام کشیدن تیغ سرکوب است.

تهاجم سیاسی و ایدئولوژیک خمینی به مجاهدین و زمینه‌سازی‌هایش برای شروع کشتار وسیع، از جمله بسیج قوای رژیم، همه در همین نام‌گذاری «منافقین» تجلی می‌یافت.

د - در نظرگاه خمینی، هرچند که «منافقین» در یک جنبش سیاسی مشخص عینیت می‌یابد، اما «دیگری» را هم در خود نمایندگی می‌کند. نزد او هر دیگری تسلیم نشده، در کلمه «منافقین» تجلی می‌یابد و در طیف نیروهای سیاسی ایران هر فرد و گروه به اطاعت درنیامده‌یی مشمول این نام‌گذاری است. خویشکاری این نام‌گذاری، جداسازی ریشه‌یی میان اردوی رژیم حاکم است با جبهه دیگر و اردوگاه دیگر و به‌طور کلی نوع دیگری از انسان که عزم و اندیشه مخالفت و مقاومت دارد. پس، کارزار سیاسی و ایدئولوژیکی علیه «منافقین»، سلب حق مقاومت و مخالفت از کل جامعه را پیشاروی خود داشته و دارد.

۲۷ - در نشریه مجاهد ۱۲۲ مورخ ۷ خرداد ۶۰ ص ۳۲ آمار زندانیان مجاهد در ۹۳ شهر درج شده است. جمع این زندانیان ۱۱۸۶ نفر است.

برخی‌ها رویارویی میان خمینی با مجاهدین را یک تصفیه حساب مذهبی انگاشته‌اند، برخی دیگر آن را برخاسته از مرزبندی‌های میان مجاهدین و جریان راست ارتجاعی در زندان‌های شاه تحلیل کرده‌اند. این خام‌داوری‌ها ماهیت غیردقیق و انتزاعی دارد و به‌کنه اصلی روند تثبیت قدرت سیاسی پس از سرنگونی شاه راه نبرده است.

خمینی از روز اول در سرکوب مجاهدین به‌بند کشیدن کل جامعه را در نظر داشت. نام‌گذاری «منافقین» در خدمت همین هدف بود و خیلی زود به‌سازوکاری برای جداسازی و دسته‌بندی طیف سیاسی مخالف خمینی تبدیل شد.

مثال مشهور این‌گونه نام‌گذاری‌ها رویکرد حزب نازی آلمان با یهودی‌ها پیش از جنگ جهانی دوم است. هانا آرنت این تجربه را به‌خوبی شرح داده است: «نخستین گام اساسی در راه چیرگی تام، کشتن شخصیت حقوقی در انسان است. این کار از یک سو با قرار دادن رده‌هایی از مردم در خارج از حمایت قوانین کشور و با زدن برچسب عدم مشروعیت ... از سوی دیگر با قراردادن اردوگاه‌های جمعی در خارج از شمول نظام جزایی عادی صورت گرفته بود...»^{۲۸}

در این جا آرنت موقعیت یهودی‌ها در سال‌های حاکمیت هیتلر را تشریح می‌کند که چگونه با جداسازی آن‌ها ابتدا حقوق سیاسی و مدنی‌شان را نفی کردند، سپس به‌تخطئه شخصیت اخلاقی‌شان پرداختند و سرانجام نابودی جمعی آن‌ها دست زدند.

در مورد مجاهدین نیز همین روند طی شد: ابتدا نام‌گذاری و زدن برچسب «منافقین»، سپس قراردادن آن‌ها در موقعیتی که

۲۸ - هانا آرنت، توتالیتریسم، ترجمه محسن ثلاثی

باید هدف قرار گیرند، در وهله بعد انکار همه حقوق‌شان و سپس کشتار.

در دوم مرداد سال ۵۹ رئیس دادگاه انقلاب بم به نام آخوند علامه حکمی صادر کرد و در آن گفته بود: «مجاهدین خلق ایران به فرمان امام خمینی مرتدین و از کفار بدترند. هیچ‌گونه احترام مالی ندارند. بلکه حیاتی هم ندارند...».^{۲۹}

در آن زمان رهبر مجاهدین آقای مسعود رجوی گفت: «می‌گویید مسلمان نیستیم، لاقلاً بر ذمه اسلام هم نیستیم؟ ... اگر اسلام آن خشونت و انحصارطلبی است که شما در عمل مبلغ‌اش هستید، ما هم حاضریم جزیه بدهیم».^{۳۰}

انکار هرگونه حقوق مجاهدین، به سرعت به هر عنصر مخالف تعمیم یافت و به‌طور کلی رفتار ثابت و دائمی ولایت فقیه نسبت به «دیگری» شد.

منافقین نامیدن مجاهدین و سلب تمام حقوق اجتماعی و سیاسی و مالی و حیاتی این جنبش، از این رهگذر به صورت اهرم مؤثری در دست ولایت فقیه درآمد تا با آن مانع هرگونه نزدیک شدن سایرین به مجاهدین شود.

به عبارت دیگر، این نام‌گذاری سازوکار تخریب همبستگی میان مخالفان ولایت فقیه بوده است.

۲۹ - نشریه مجاهد شماره ۱۰۳، ۹ دی ۱۳۵۹

۳۰ - مسعود رجوی، «چه باید کرد؟»، سخنرانی در گردهم‌آیی امجدیه تهران، ۲۳

خرداد ۱۳۵۹، نشریه مجاهد شماره ۸۷

فصل پنجم،

خمینی گرایی؛
جابه جایی جلاد و قربانی

در دیدار با محمدی گیلانی رئیس وقت «دادگاه انقلاب» تهران و بازجویان و پاسداران این دادگاه، که پیش از این اشاره شد، خمینی به زبان روشن مشخصه‌ی درباره «منافقین» را ترسیم می‌کند که از نظر او این پدیده در اذهان عمومی باید با آن تعیین پیدا کند. این مشخصه شکنجه‌گر خود بودن قربانی است: خودشان، خودشان را شکنجه می‌کنند، خودشان خودشان را داغ می‌کنند، خودشان خودشان را می‌کشند ...

در این جا جلاد و جانی با هویت و رفتار غیرمتمعارفی ظاهر می‌شود که با گونه معمول و شناخته شده خود به کلی متفاوت است. او رویکرد تدافعی ندارد و در منتهای تهاجم است، جنایت را انکار با مخفی نمی‌کند، دیگران را در آن سهیم نمی‌کند یا آن را به گردن کسی نمی‌اندازد؛ بلکه خود شکنجه شده را عامل شکنجه خویش و خود کشته شده را عامل قتل خویش معرفی می‌کند.

در قرن گذشته و گذشته‌های دورتر دژخیمان و مستبدانی با فرافکنی‌های کم و بیش مشابه دیده شده‌اند؛ اما خمینی آن را به یک دستگاه عملی و نظری منسجم بالغ کرد که در آن نسبت میان جلاد و قربانی دگرگون شده است.

پس در این جا بحث از گستاخی یا هرزگی جلاد نیست؛ بلکه ایدئولوژی هولناکی در برابر انسان قد علم کرده که وجود قربانی و ستمزده و مظلوم را نفی می‌کند. این ایدئولوژی در نابود کردن حیات سیاسی و حیات فیزیکی قربانی متوقف نمی‌شود

و به حیات اخلاقی و آرمانی او هم تعرض می‌کند. این تفکر در بنیان خود، حق مقاومت کردن را منتفی می‌کند: تو نمی‌توانی مقاومت کنی، زیرا در این صورت شکنجه‌گر و قاتل خود یا هم‌زمانات هستی.

این خصلت اساسی کردار و نگرش خمینی و پیروان او با سایرین و جان و جوهر خمینی‌گرایی است. وقتی که ولایت فقیه به ویژگی‌های بسیار بنیانی و ذاتی خود کاهش یابد، ملاحظه می‌شود که یکی از مهم‌ترین عناصر آن نفی قربانی و نفی حق مقاومت است. وقتی که تاریخچه صورت‌بندی ولایت فقیه و استمرار آن فشرده شود، باز همین عنصر را ظاهر می‌کند. از سال ۵۹ زندان‌ها و اتاق‌های بازجویی با منطق انکار وجود قربانی قوام و دوام یافته و بازجویان با همین نظرگاه پرورش یافته و عمل کرده‌اند.

در بیرون زندان‌ها نیز، مقلدان و مزدوران ولایت فقیه که جای خود دارد، حتی کسانی که در همسویی و اتحاد عمل با رژیم حاکم بوده‌اند، شریعتمداران همین دیانت ارتجاعی بوده و هستند. «جنبش مسلمانان مبارز» - از جریان‌های جبهه متحد ارتجاع - در سال ۵۹ مدعی بود که: «رهبران (مجاهدین).... از روی طرح و نقشه حادثه آفرینی میکنند و هواداران خود را به زندان و زیر کتک و شکنجه می‌فرستند تا.... سپس روی آن تبلیغ و مظلوم‌نمایی کنند...» و «ابتکار عمل در ایجاد این درگیری‌ها بطور عمده با مجاهدین است»^{۳۱}

حزب توده عضو دیگر همین جبهه می‌نوشت: «مردم بدانید قاتل

من پاسدار نیست، ... قاتل من رجوی ... است».^{۳۲}
ریزه‌خواران کنونی جبهه ولایت فقیه نیز شهادت مجاهدان آزادی
بر اثر حمله‌های موشکی وحشیانه رژیم ولایت فقیه را تقصیر
مشترک خامنه‌ای و رهبری مجاهدین می‌انگارند.
از دروغ و نیرنگی که معمولاً مددکار این ادعاهاست، اگر چشم
پوشیم و به بنیان نظری و عقیدتی آن نظر کنیم باز همان
شریعتی پدیدار می‌شود که محتوای آن را تبیینات خمینی درباره
«منافقین» و نفی وجود قربانی و انکار حق مقاومت تشکیل داده
است.

در زمستان سال ۵۹ که جبهه متحد ارتجاع با همین منطق نشریات
خود را علیه مجاهدین پر می‌کرد، رهبر مقاومت مسعود رجوی
پرسید: «آیا جز این است که در فرهنگ انقلابی توحیدی، مسلوب
الاختیار تلقی کردن آدمی، جز به مفهوم کفران شان انسانی
و تنزل وی درجه حیوانی نیست؟ و مگر نه این است که در چشم
انداز شکوهمند توحید، انسان انقلابی، “خود” همه ملزومات
و مسئولیت‌های عقیده‌اش را در انواع “ابتلائات” ممکن پیشاپیش
پذیرفته است تا به یک فراخود متعالی دست پیدا کند؟».

۳۲ - نشریه «اتحاد مردم»، شماره ۹۷، دوره دوم، ۱۳ مهر ۱۳۶۰، صفحه اول: «پدر،
مادر، مردم، بدانید قاتل من پاسدار نیست، قاتل من حکومت انقلابی نیست، قاتل من
می‌خواهید بدانید کیست؟ قاتل من رجوی خائن، قاتل من آمریکاست!»

فصل ششم،

قتل عام مبارزان مارکسیست

در قتل عام زندانیان غیر مجاهد، بازهم ولایت فقیه فحوی واقعی خود را عیان می‌کند و در آن می‌توان بخش ناپیدای مفهوم «منافقین» را هم درک کرد.

آقای منتظری در کتاب خاطرات خود می‌نویسد: «ایشان (خامنه‌ای رئیس جمهور وقت) آمد قم پیش من با عصبانیت گفت: «از امام چنین نامه‌یی گرفته‌اند و می‌خواهند این‌ها (حدود پانصد نفر غیرمذهبی و کمونیست) را تندتند اعدام کنند»، گفتم: «چطور شما الان برای کمونیست‌ها به این فکر افتاده‌اید؟ چرا راجع به نامه ایشان در رابطه با اعدام منافقین چیزی نگفتید؟» گفتند: «مگر امام برای مذهبی‌ها هم چیزی نوشته؟! ... حالا من نمی‌دانم ایشان آیا واقعاً خبر نداشت یا پیش من این صحبت‌ها را می‌کرد». ^{۳۳} این واقعه مانند بسیاری حلقات دیگر قتل عام سال ۶۷ در پرده ابهام است، و روشن نیست که آیا به‌طور واقعی خمینی حکم دیگری در مورد قتل عام سایر زندانیان صادر کرده است یا تصمیم‌گیری درباره اعدام سایر زندانیان را به سران سه‌قوه محول کرده بود؛ اما خامنه‌ای در گفتگو با منتظری به‌دروغ از چنین حکمی صحبت می‌کرد تا نقش سران سه‌قوه را پنهان کند. با این حال، در هر دو شق، مضمون اصلی آن چه رخ داده، یک‌سان است: اگر خمینی شخصاً این حکم را صادر کرده باشد، آن را باید بسط قانون‌مند حکم نخستین او دانست،

و چنانچه سران سه‌قوه به‌سردمداری خامنه‌ای و رفسنجانی تصمیم به‌گسترش قتل عام گرفته باشند، در واقع جان و جوهر حکم خمینی را به‌روشنی فهمیده‌اند.

در هر حال، قلب مسأله این بود که ولایت فقیه در سرکوب مجاهدین به‌عنوان محور جنبش مخالف می‌خواست نفس مخالفت و مقاومت را ریشه کن کند. پس اگر به‌سایر مخالفان امکان حیات می‌داد، مجالی برای بقای «دیگری» فراهم می‌کرد. از نظر مصالح عملی، او از شکاف انداختن در دستگاه کشتار اجتناب کرد و از نظر ایدئولوژیکی وجود دیگری را که نقیض موجودیت ولایت فقیه است، تحمل نکرد.

قتل عام مجاهدین، هسته اصلی پروژه حذف مخالف است. بنابراین آن‌هایی هم که مجاهد نیستند اعم از مبارزان مارکسیست و سایرین می‌بایست حذف شوند.

به‌بیان دیگر، قتل عام مبارزان کمونیست، کارکرد محدودیت‌ناپذیری ولایت فقیه است.

این ویژگی همه محدودیت‌ها، مرزها، قوانین، اصول اخلاقی، انسانی و دینی شامل معتقدات و قوانین خود رژیم را درمی‌نوردد. زیرا به‌مجرد این‌که محدودیتی را بپذیرد، و حتی اگر خود را به‌ارتجاعی‌ترین قوانین مصوب خود پایبند سازد، از همان جا نظم معینی شکل می‌گیرد که در آن باید برخی قیدها را بپذیرد و برای برخی‌ها حقوقی قائل شود؛ این شکل‌گیری روندی است که به‌نفی کل نظام راه می‌برد.

آخوندهای حاکم چند ماه پس از فراغت از قتل عام، در خلال بازنگری قانون اساسی قید «مطلقه» را در اصل ۵۷ به‌ولایت امر افزودند: «قوای حاکم در جمهوری اسلامی ایران ... زیر نظر

ولایت مطلقه امر ... اعمال می گردد». قید مطلقه، به همان معنای محدودیت ناپذیری، در زمان خمینی به طور تام و تمام اعمال می شد، (یادداشت ۱۰) اما اخلاف او که فاقد نفوذ و قدرت خمینی بودند، صورت قانونی بخشیدن به آن را ضروری یافتند. در تفسیر این کلمه، محمد موسوی خوئینی ها عضو شورای بازنگری گفت: «معنایش این است که هیچ یک از اصول (قانون اساسی) دیگر ثباتی ندارد ... و ولی امر می تواند این را به هم بزند».^{۳۴} به نوبه خود خامنه ای گفت: «اگر مسأله ولایت مطلقه امر ... ذره بی خدشه دار بشود... نظام در بن بست قطعی قرار خواهد گرفت... از این اصل خجالت نکشید... این اصل مایه برندگی تیغ جمهوری اسلامی است».^{۳۵} معنای ولایت مطلقه همین «تیغ» است که در قتل عام عمل کرد.

۳۴ - «صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی»، ص ۱۶۳۳

۳۵ - همان، ص ۱۶۳۷

فصل هفتم:

پنهان کردن مزارها

چرا خمینی و سپس خامنه‌ای مزار قتل عام شدگان و نام‌های آن‌ها را پنهان کردند و هنوز هم به این پنهان‌کاری ادامه می‌دهند؟ یک انگیزه مهم آن‌ها بی‌شک، از بین بردن هرگونه اثر و نشانه‌یی از شهیدان است که می‌تواند مکان‌های نمادینی برای شکل‌گیری اعتراض‌ها باشد. مزار قتل عام شدگان که اثرگذارترین این نشانگان است می‌توانست و می‌تواند جنبش و شورش ایجاد کند. اما انگیزه فراتر، در خود ولایت فقیه است که وجود خود را در انکار وجود مقاومت و مخالفت رویاروی خود می‌بیند.

در قتل عام ۶۷ هدف خمینی فقط کشتار زندانیان مجاهد نبود بلکه فراتر از این می‌خواست مجاهدین را از صفحه گیتی و از خاطره تاریخ محو کند. به نحوی که گوئیا اصلا وجود نداشته‌اند. در گزاره «خودشان، خودشان را شکنجه می‌کنند» وجود قربانی به صورت نظری انکار می‌شود، و با پنهان کردن مزارها، انکار قربانی صورت عملی به خود می‌گیرد.

در آن جا مقاومت و اراده آزاد و آگاه برای مبارزه حذف و ستم انکار شده، در این جا اثر و نشان مقاومت کننده از نظرها پنهان می‌شود.

پنهان کردن مزارها به عنوان جزء پیوسته‌یی از کار قتل عام و حذف مجاهدین بر اساس دستور شخص خمینی صورت گرفته است. رد پای این فرمان را می‌توان در نامه او به منتظری که در ششم فروردین ۱۳۶۸ برای عزل او از قائم‌مقامی نوشته شده، مشاهده

کرد: «در همین دفاعیه شما از منافقین تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلف و الوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌یی به استکبار کرده‌اید».^{۳۶}

این جمله، که غضب خمینی در آن پوشیده نیست، از جمله‌های آغازین نامه است. او در همین آغاز، یکی از مهم‌ترین جرائم منتظری را پیش کشیده که «به آلف و اولوف» رساندن شمار قتل عام شدگان است؛ درحالی که مطابق منویات خمینی باید به «تعداد بسیار معدود» تقلیل داده می‌شد.

در حقیقت، کشتار زندانیان سیاسی در سال ۶۷ بخشی از طرحی برای امحاء مقاومت بود که بخش‌های دیگر آن پنهان کردن مزارها، مخفی کردن اسامی شهیدان و ناچیز جلوه دادن شمار آنهاست.

فصل هشتم:

باز تأسیس ولایت فقیه

«برای ولایت بر جامعه... اول فقیه،
در مرحله دوم عدول المؤمنین،
و گرنه ... ؛ فساق المؤمنین»
مشکینی، رئیس خبرگان

در سال ۶۷ پس از یک دهه پیچ و تاب، نظام حاکم در واقعه
قتل‌عام خود را پیدا می‌کند، یعنی بر جوهره حقیقی خویش
منطبق می‌شود.

در حقیقت، آنچه اتفاق افتاد امری فراتر از یک کشتار بزرگ است
و در خودش خمیره بنیانی گرایش‌های حیاتی نظام را ایجاد کرده
است.

بنابراین برای این رژیم قتل‌عام در عمل یک خصلت تأسیس‌کننده
و بنیان‌گذار پیدا کرد.

از فردای قتل‌عام این واقعیت در چند پهنه مهم تکوین یافته است:

بازنگری قانون اساسی - خمینی چند هفته قبل از مرگ خود،
در ۴ اردیبهشت ۱۳۶۸، در نامه‌یی به‌خامنه‌ای به‌عنوان رئیس
جمهور رژیم، هیأتی را مأمور «تدوین متمم قانون اساسی» کرد تا
«نقایص و اشکالات» این قانون را در مدت «دو ماه» برطرف کنند.
اضطراری که در آن‌زمان بر کل رژیم چیره بود، در نامهٔ خمینی
چشم‌گیر است: «چه بسا تأخیر در (رفع نقائص) موجب بروز آفات

و عواقب تلخی برای کشور و انقلاب گردد». اما این نقائص، نخست حذف شرط مرجعیت در مورد رهبری رژیم است که برکشیدن خامنه‌ای به این مقام را در تقدیر داشت. حذف این شرط با بنیادهای نظری «ولایت فقیه» در تناقض بود و هضم آن حتی برای اعضای دست‌چین شده شورای بازنگری دشوار بود. بنابراین، در دومین جلسه، نامه خمینی خطاب به مشکینی رئیس همین شورا قرائت شد: «ما که نمی‌توانیم نظام اسلامی مان را بدون سرپرست رها کنیم... من از ابتدا معتقد بودم و اصرار داشتم که شرط مرجعیت لازم نیست».^{۳۷}

با این حال موسوی اردبیلی پرسید: «از آن بالا (مرجعیت) ما قرار شد تنزل کنیم، اما تا کجاها تنزل کنیم؟... آن قدر پایین نیایم که فقط شرطش لباس باشد».^{۳۸}

علی مشکینی رئیس «شورای بازنگری قانون اساسی» توضیح داد: برای «ولایت بر جامعه... در مرحله اول فقیه، در مرحله دوم عدول المؤمنین، واگر نه ... ؛ فساق المؤمنین. آن بهتر از هرج و مرج است».^{۳۹}

وجه اساسی دیگر، مطلقه و منقبض کردن قدرت در هسته اصلی آن - ولایت فقیه - است. به این منظور از هشت عنوان دستور کار این هیأت که خمینی در نامه‌اش تعیین کرده، پنج فقره به رهبری، تمرکز در قوه مجریه و قوه قضاییه و صدا و سیما و قانونی کردن «مجمع تشخیص مصلحت» به عنوان سازوکار کنار گذاشتن قانون

۳۷ - تاریخ این نامه ۹ اردیبهشت ۱۳۶۸ است: «صورت مشروح مذاکرات بازنگری

قانون اساسی»، ص ۵۹

۳۸ - «صورت مشروح مذاکرات بازنگری قانون اساسی»، صص ۱۹۰ و ۱۹۱

۳۹ - «صورت مشروح مذاکرات بازنگری قانون اساسی»، ص ۱۸۹

و شرع اختصاص یافته است.^{۴۰}

محمد یزدی توضیح داد: «حق ولایت یعنی تصرف در اموال و نفوس و اعراض از ولی امر است؛ اعم از مباشرتاً یا با واسطه».^{۴۱} این تصرف در نفوس، ابتدا در واقعه قتل عام مجاهدین پدیدار شد، سپس در بازنگری قانون اساسی صورت قانونی به خود گرفت. در حقیقت، این بازنگری خصلت مطلقه و محدودیت ناپذیر ولایت فقیه را در اصول قانون اساسی حک کرد.

قانون دائمی اعدام مجاهدین - ماده ۱۸۶ «قانون مجازات اسلامی» که به مدت بیش از دو دهه بر این قانون سیطره داشت، زائیده قتل عام است: «هر گروه یا جمعیت متشکل که در برابر حکومت اسلامی قیام مسلحانه کند مادام که مرکزیت آنها باقی است تمام اعضاء و هواداران آن، که موضع آن گروه یا جمعیت یا سازمان را می دانند و به نحوی در پیشبرد اهداف آن فعالیت و تلاش موثر دارند محاربند اگر چه در شاخه نظامی شرکت نداشته باشند.

تبصره - جبهه متحدی که از گروهها و اشخاص مختلف تشکیل شود، در حکم یک واحد است».

این قانون را مجلس ارتجاع در سال ۱۳۶۹ مبتنی بر حکم خمینی درباره قتل عام مجاهدین به تصویب رساند. این قانون کلمات زمخت و نخراشیده حکم خمینی را با این بیان جایگزین کرده که متهمان

۴۰ - محمد یزدی: «تشخیص مصلحت... یعنی اگر مصلحت دانستند قانون هم کنار گذاشته بشود، مصلحت دانستند به طور موقت شرع هم کنار گذاشته بشود»، «صورت

مشروح مذاکرات بازنگری قانون اساسی»، ص ۲۱۵

۴۱ - «صورت مشروح مذاکرات بازنگری قانون اساسی»، ص ۲۱۴

از «موضع» آن گروه اطلاع دارند و «به‌نحوی در پیشبرد اهداف آن فعالیت و تلاش مؤثر دارند». از آن‌جا که اتهام «به‌نحوی» فعالیت مؤثر داشتن بیش از اندازه کشدار و چندپهلوست و بی‌دادگاه‌های رژیم به‌سادگی این کلمات را به‌سود منویات سفاکانه خود تفسیر می‌کنند، آنچه به‌عنوان جرم اصلی برجای می‌ماند، مطلع بودن از «موضع» گروه است و باز همان «سرموضع» بودن به‌مثابه بزرگترین جرم مجاهدین ظاهر می‌شود.

دو دهه بعد مجلس رژیم مغالطه جنایت آمیز عمدی خود را که به‌پیروی از خمینی عمل مسلحانه یک گروه سیاسی را محاربه نامیده بود، به‌ظاهر تصحیح کرد و آن را مصداق بغی دانست.^{۴۲} با این‌حال، در عمل، سیاست و رویکرد رژیم ولایت فقیه نسبت

به‌مجاهدین هم‌چنان از همان حکم خمینی پیروی می‌کند. اهمیت و اثر تعیین‌کننده این ماده قانونی را در توضیحات پیش‌گفته درباره مفهوم «منافقین» می‌توان یافت. در حقیقت، وقتی که اعضا و هواداران جنبش اصلی مقاومت و هرکس که با آن‌ها هم‌سو و مرتبط یا متحد باشد، صرفاً به‌خاطر عقیده و «موضع» اش، مهدورالدم تلقی شود، هر مخالفی و به‌طور کلی هر انسانی که از دید ولایت فقیه «دیگری» باشد، امنیت حیاتی نخواهد داشت.

۴۲ - ماده ۲۸۸: «گروهی که بر مبنای نظریه‌ی سیاسی در برابر نظام جمهوری اسلامی قیام مسلحانه می‌کند باغی محسوب و در صورت استفاده از سلاح اعضای آن به مجازات اعدام محکوم می‌گردند».

ماده ۲۸۹: «هرگاه اعضای گروه باغی قبل از درگیری و استفاده از سلاح دستگیر شوند، چنانچه سازمان و مرکزیت آن وجود داشته باشد، به حبس تعزیری درجه سه و در صورتی که سازمان و مرکزیت آن از بین رفته باشد به حبس تعزیری درجه پنج محکوم می‌شوند» - قانون مجازات اسلامی مصوب ۱۳۹۲

کشتار کشیشان مسیحی در اوائل دهه ۱۳۷۰ و سپس قتل‌های زنجیره‌یی دگراندیشان در نیمه همین دهه، از این قاعده پیروی کرده است. در یادداشت‌های پرستو فروهر که از پرونده قتل‌های فجیع پدر و مادرش رونویسی شده، این نوشته یک دژخیم وزارت اطلاعات دیده می‌شود که «کار حذف فیزیکی ... از سال ۱۳۷۰ در پرینت کاری از طرف وزارت برای ما مشخص شده بود و جزء وظایف قسمت ما بود». هم‌چنین: «این نمونه اقدام‌ها روال کار تشکیلات وزارت بوده ... تا حدی که در پیش‌بینی برنامه‌های سالانه شاخص‌ترین فعالیت‌های حذف و ربایش در نظر گرفته می‌شد».^{۴۳}

نظارت استصوابی - در انتخابات دوره چهارم مجلس ارتجاع - اولین انتخابات این مجلس پس از ولی فقیه شدن خامنه‌ای - قانون «نظارت استصوابی» ظاهر شد. از این پیش‌تر در بازنگری قانون اساسی نظارت شورای نگهبان بر انتخابات به‌حداکثر خود افزایش یافت.^{۴۴} به‌طوری که نظارت بر انتخابات مجلس خبرگان که قبلاً وجود نداشت، افزوده شد. و نظارت بر «انتخاب» رئیس جمهور به‌نظارت بر «انتخابات ریاست جمهوری» گسترش یافت. وانگهی، طرز عملی که از این پس با «نظارت استصوابی» در نمایش‌های انتخاباتی نهادینه شد، اثر مادی همان قید «مطلقه» ولی امر است

۴۳ - «گزارش قتل فروهرها، به‌روایت پرستور فروهر»، بی‌بی‌سی، ۲ آذر ۱۳۹۵.

رونویسی شده نوشته‌های محسنی کارمند وزارت اطلاعات به‌تاریخ ۱۵ تیر ۱۳۷۹ و نیز اصغر اسکندری معروف به سیاحی، کارمند وزارت اطلاعات، همان تاریخ.

۴۴ - «قانون اساسی جمهوری اسلامی»، اصل نود و نهم

که محدودیت‌ناپذیری او را قانونی کرد. با نظارت استصوابی این محدودیت‌ناپذیری در مناسبات میان نیروهای حاکم تسری یافت. از آن پس ولایت فقیه روند انقباض درونی و یک‌پارچه کردن رأس حاکمیت را کیفیاً شدت بخشید.

نظارت استصوابی به معنای مشروط شدن تمام مقام‌های حکومت به اراده ولی فقیه از روندهای حقوقی برساخته ولایتی است که از قتل عام سربرآورده است.

چرخه بی‌وقفه اعدام‌ها - به دنبال قتل عام زندانیان سیاسی، یک نظام اعدام برقرار شد. این نظام عبارت است از چرخه بی‌وقفه صدور حکم اعدام و اجرای آن. خصلت‌اش بی‌وقفه بودن اعدام‌هاست. بنابراین، تنها افراد سیاسی و مخالف را شامل نمی‌شود؛ حتی به اعدام افرادی که بر طبق قوانین رسمی «مجرم» محسوب می‌شوند، اکتفا نمی‌کند؛ بلکه بی‌گناهان را هم بالای دار می‌فرستد. زیرا اصل اساسی آن استمرار این نظام است. در غیر این صورت نظام اعدام شرائط سلطه خود را از دست می‌دهد. گزارش مجامع بین‌المللی تأیید می‌کند که لاقلاً بخشی از کسانی که به جرم خرید و فروش مواد مخدر در ایران اعدام شده‌اند، جرم‌شان در حد نصاب اعدام نبوده است. (یادداشت ۱۱)

نتیجه

رژیم ولایت فقیه با کشتاری که در سال ۶۷ برای از بین بردن مجاهدین مرتکب شد، حداکثر امکان‌ها و عناصر ماهوی خود را به فعلیت رساند. به نحوی که گویی خود را از نو بنیاد نهاد؛ از نهادینه کردن محدودیت‌ناپذیری ولایت فقیه، تا قانونی کردن

کشتار مجاهدین.

رژیم حاکم، از پروژه حذف دیگری چارچوب ایدئولوژیکی محکمی ساخته و آن را با تلاش برای حذف مجاهدین عینیت بخشیده است: کشتارها به دلیل مجاهد بودن، عزل منتظری به دلیل این که حاکمیت را به مجاهدین خواهی سپرد،^{۴۵} انکار حقوق سیاسی و مدنی شهروندان به دلیل نسبت داشتن با مجاهدین، متمرکز کردن عوامل و جناح‌های درونی بر دشمنی با مجاهدین با شعار مرگ بر منافقین (به مثابه دشمن اصلی جبهه داخلی)، مرز سرخ کردن رابطه با مجاهدین برای دولت‌های خارجی و ...

در همین چارچوب است که اصلاح‌طلبان حکومتی برای ابراز وفاداری به ولایت فقیه، برائت از مجاهدین و ناسزاگویی به آنان را نخستین الزام مواضع سیاسی خود می‌دانند و همیشه آن را تمام و کمال اجابت کرده‌اند.

خوش‌نشینان حاشیه ولایت فقیه، قلم‌زنان مدافع حکومت و لابی‌های بین‌المللی رژیم نیز با روش‌های خاص خود در پروژه مقابله با مجاهدین همراهی نشان می‌دهند.

آن‌ها به خوبی این حقیقت را دریافته‌اند و به آن عمل می‌کنند که مقابله با مجاهدین روش کلیدی حذف مخالفان و ادامه انسداد سیاسی و سازوکار بستن راه تغییر است.

با این‌همه، تکاپو برای از میان برداشتن مجاهدین که ضریبان نبض ولایت فقیه و کنش ضروری آن برای استمرار حیات است در

۴۵ - نامه مورخ ۶ فروردین ۱۳۶۸ خمینی به منتظری: «از آن‌جا که روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرال‌ها و از کانال آن‌ها به منافقین می‌سپارید، صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید»، خاطرات منتظری، فصل دهم

دستیابی به هدف خود شکست خورده است. نابود کردن این دشمن ذاتی که در اندیشهٔ آخوندهای حاکم یگانه راه تثبیت بنیادی رژیم و در نتیجه بخشی از دیانت واقعی آن شده، به صورت یک رؤیای دست نیافتنی باقی مانده است. هرچند که از کشتار سال ۶۷ و بی‌شمار جنایت هولناک دیگر عبور کرده است.

پروژه حذف مجاهدین و نیروی سازمان یافتهٔ ضد رژیم به مثابه پروژه ناتمام و پایان‌ناپذیر ولایت فقیه عبارت است از سلب حق مقاومت و مخالفت از مردم ایران. برای پایان دادن به استبداد دینی، لاجرم باید این روند را در سپهر سیاسی ایران معکوس کرد. خمینی، در نهایت مجاهدین را با مشخصهٔ «سرموضع بودن» تعریف کرد و در حکم قتل عام حفظ قدرت ولایت فقیه را در گرو از بین بردن همین جنبش «سرموضع» دانست. راه نجات ایران از چنگال ولایت فقیه و راه آزادی در همین «سرموضع» بودن است.

فصل نهم:

خودویرانگری ولایت فقیه

چرا خامنه‌ای ابراهیم رئیسی عضو مهم‌ترین «هیأت مرگ» در قتل‌عام زندانیان سیاسی در سال ۱۳۶۷ را کاندیدای انتخابات ریاست جمهوری رژیم‌اش کرد؟

از هنگامی که احتمال نامزدی جلال یاد شده به‌میان آمد، این پرسش به‌مثابه مهم‌ترین پرسش مربوط به انتخابات فرمایشی پیش روی شمار بسیاری از مردم قرار گرفت.

برای رسیدن به‌درک روشنی از این سؤال، لازم است ماهیت موضوعی را فهم کنیم که این سؤال را برانگیخته است.

فرض آشکار سؤال این است که این شخص خامنه‌ای بود که دستور داد رئیسی نامزد انتخابات شود و اراده سیاسی‌اش بر رئیس‌جمهور کردن این شخص تعلق داشت. جایگاهی که از این پیشتر خامنه‌ای با انتصاب رئیسی به‌تولیت آستان قدس رضوی و سپس عضویت در هیأت رئیسه خبرگان به‌او بخشیده بود، بدون این که تناسبی با موقعیت سیاسی و سوابق حوزوی وی داشته باشد، می‌تواند تأیید کننده این فرض باشد. این انتصاب‌ها رئیسی را در عداد ۵-۶ آخوندی درآورد که پس از خامنه‌ای بالاترین آخوندهای حکومت‌اند. از این رو بسیاری این احتمال را پیش کشیدند که چه بسا این بخشی از نقشه مسیر معرفی رئیسی به‌عنوان جانشین ولی فقیه باشد.

فرض پوشیده پرسش بالا نیز این است که شهرت گسترده رئیسی به‌عنوان قاتل مجاهدین برای خامنه‌ای که در نقش حامی او ظاهر

شده، از نظر سیاسی و اجتماعی برای او زیان آور است. این فرض را هم سیاست رسمی حاکم در ۲۹ سال گذشته پشتیبانی می‌کند که معمولا احتراز از نزدیک شدن به موضوع قتل عام بوده است.

در حالی که فرض‌های بالا از اساس منطقی برخوردار است و برطبق قواعد تحلیل سیاسی نباید بنای بررسی خود را بر اشتباه خامنه‌ای بگذاریم، با این حال جواب خامنه‌ای در عمل، حمایت از نامزدی رئیسی به مثابه «انتخاب اصلح» بوده است. به عبارت دیگر، او در پاسخ، پای مصلحت نظام را پیش می‌کشد. بنا به یک نظریه سیاسی مشهور «مصلحت عینی زمامداران تنها قاعده‌ی است که هرگز به خطا نمی‌رود» زیرا «مرگ و زندگی حکومت‌ها بستگی به تشخیص درست و نادرست مصلحت دارد».^{۴۶}

اما این مصلحت، حفظ نظام است و منافع حیاتی آن بسیار بزرگ‌تر از همه زیان‌هایی است که در فرض‌های بالا اشاره شد. خامنه‌ای با آگاهی عمیق به ضعف‌های بنیادین رژیم و مبرم‌ترین خطرهایی که آن را تهدید می‌کند، مصلحت نظام را در یک پارچه کردن قدرت حاکم یافته است. هرآینه، ولایت فقیه سلطه و هژمونی مطلقه را به چنگ نیاورد، قادر به ادامه‌ی حیات علیه مقتضیات یک جامعه‌ی مدرن نخواهد بود. این جوهر اساسی «پروژه بقا»ی ولایت فقیه است که از نیمه اول دهه ۱۳۸۰ شتاب یافته است.

۴۶ - نظریه سیاسی روهان (Rohan): «می‌گویند شاهان بر مردمان حکمفرمایی می‌کنند و مصلحت بر شاهان. اما مصلحت عینی تنها قاعده‌ی است که هرگز خطا نمی‌رود. زندگی و مرگ حکومت‌ها بستگی به تشخیص درست و نادرست مصلحت دارد»، دیوید دبلیو کلینتون، دو رویه منفعت ملی، ترجمه اصغر افتخاری، ص ۴۰

پروژه بقا

در دهه اول عمر این رژیم، اگرچه به دلیل گروه‌بندی‌های سیاسی و ایدئولوژیک ناهمگون در ساختار حکومت، سیاست رسمی همیشه عرصه انواع کشمکش‌ها بود، اما سلطه بلامنازع خمینی اثر تعیین‌کننده‌یی در مقابله با تهدیدهایی داشت که می‌توانست رژیم را از پا بیندازد. مقایسه وضعیت رژیم خمینی در خلال عبور از بحران‌های آتش‌بس، عزل منتظری و قتل‌عام زندانیان سیاسی، با وضعیت همین رژیم در برخورد با برجام و انتقال مجاهدین از عراق، این حقیقت را بیشتر روشن می‌کند.

از هنگام به‌قدرت رسیدن خامنه‌ای، رژیم حاکم پیوسته از عملکرد قدرت‌های موازی در رأس خود، احساس تهدید کرده است. زیرا دوگانگی در رأس حکومت، برای دشمن بزرگ، یعنی فوران قیام‌های محبوبس در دل جامعه، راه باز می‌کند. تاریخچه مهم‌ترین قیام‌ها در دهه‌های ۷۰ و ۸۰ ارتباط وثیقی میان شرائط بروز غلیان‌های اجتماعی با فعال شدن شکاف‌ها در هیأت حاکمه را نشان می‌دهد.

پروژه بقا یا متمرکز کردن حداکثری قدرت گرداگرد بیت خامنه‌ای، از سال‌های نخست دهه ۸۰ در کیفیت جدیدی به‌اجرا درآمد. نقطه اوج سیاسی این پروژه مهندسی انتخابات ۱۳۸۴ و به‌قدرت رساندن احمدی‌نژاد بود که در آن زمان یکی از کارگزاران سطوح میانی رژیم بود.

پیش از این مهندسی، خامنه‌ای با ارائه تفسیر جدیدی از اصل ۴۴ قانون اساسی ولایت فقیه، دگرگونی بزرگی در امر واگذاری بنگاه‌های دولتی بوجود آورد که متضمن شکل‌گیری هلدینگ‌های عظیم مالی و تجاری و صنعتی توسط سپاه پاسداران و بنیادهای

وابسته به خامنه‌ای به‌ویژه «ستاد اجرایی ...» بود. این واگذاری‌ها ایجاد دست کم ۱۴ قطب بزرگ اقتصادی از راه چنگ‌اندازی و چپاول دارایی‌ها و مالکیت‌های دولتی و خصوصی را در پی داشت.^{۴۷}

بنابراین، برکشیدن رئیسی از قتلگاه مجاهدین و نشانیدن او بر بالاترین کرسی‌های سیاسی رژیم، از نظر هدف مد نظر خامنه‌ای، پروژه جدیدی نیست، بلکه ادامه کاری است که از دهه ۱۳۸۰ شروع شده است. اما ویژگی اساسی گام اخیر خامنه‌ای این است که متأثر از شرایط بالنسبه اضطراری حاکم بر رژیم است. این شرایط برساخته چند عامل است: باریک شدن قاعده رژیم، حدت نارضایتی‌هایی که حکومت را احاطه کرده، چند پاره شدن هیأت حاکمه و گرفتاری عمیق در جنگ‌های خارجی.

در نتیجه، خامنه‌ای برای ادامه پروژه بقا باید به‌خلص‌ترین لایه وفادار رژیم تکیه کند که ضرورتاً جرارترین سرکوبگران و قاتلان دست پرورده همین رژیم‌اند.

هم‌چنین مطابق رفتار هر نظام بسته‌یی که در مواجهه با خطر، ماهوی‌ترین عنصر موجودیت خود را بارز می‌کند، ولایت فقیه نیز به‌دفاع از کشتار بی‌محابای مخالفان و مظهر تمام عیار آن، قتل عام زندانیان سیاسی، رو می‌آورد. خامنه‌ای و اردوی سیاسی او در خلال نمایش انتخابات، در برابر امواج دادخواهی و شعار «نه جلا، نه شیاد» که توسط مجاهدین اجتماعی شد، نمی‌توانستند از ماجرای قتل عام فاصله بگیرند. در این صورت هم «انتخاب اصلح» خود را نفی می‌کردند، هم سپر ایدئولوژیکی خود را وا

۴۷- ر. ک به تحقیقی با عنوان «اقتصاد اشغال شده ایران»، نوشته احسان امین‌الرعیاء،

مندرج در سایت سازمان مجاهدین، ۱۳۹۴

می‌نهادند؛ به‌جای آن، قتل عام را - چنان‌که هست - به‌مثابه برکه هویت خود نمایانند.

انتخابات از این نظر، حک‌شدگی هستی ولایت فقیه در قتل عام را بارز کرد.^{۴۸}

خلوص ولایت فقیه

با ظهور رئیسی، انتخاب اصلح اردوی خامنه‌ای، ولایت فقیه جوهر خود را ظاهر کرد. او کیست: طلبه‌یی که در حوزه‌های آخوندی چیزی نخواند اما از ۱۹ سالگی در بیدادگاه‌ها و شکنجه‌گاه‌ها راه و رسم خمینی را در عمل فرا گرفت. گوش به‌فرمانی و بی‌رحمی او در سال‌های ۶۰ تا ۶۷ او را در چشم خمینی در عداد سه، چهار آخوندی درآورد که از شورای عالی قضایی وقت و تمام آخوندهای معنون شاغل در بیدادگاه‌ها برترند. در اجرای قتل عام ۶۷ روح‌پلید خمینی را در خود تجسم بخشید. در دهه ۷۰ از شاگردان کلاسی بود با استادی خامنه‌ای درباره «شرعیات» امنیتی و اطلاعاتی و قضایی؛ اگرچه نام «درس خارج» بر آن نهاده بودند. همزمان در رأس نهادهایی همچون بازرسی کل، دادستانی کل و معاون اول قضاییه قرار گرفت و در تمام این مدت، بدون اعوجاج، مطیع و عبد و عبید ولی فقیه بود.

ویژگی اساسی‌اش که منشأ اعتماد تردیدناپذیر خامنه‌ای به‌اوست این است که هویت سیاسی‌اش با قتل عام گره خورده است. بنابراین جز در نقطه‌یی که ایستاده، جای دیگری ندارد و نمی‌تواند مثل احمدی‌نژاد بنای ناسازگاری بگذارد.

۴۸ - اصطلاح «حک‌شدگی» (Embeddedness) از کتاب «دگرگونی بزرگ»،

نوشته کارل پولانی، ترجمه محمد مالجو اخذ شده است.

ویژگی مهم دیگرش این است که هیچ بارقه بشری در خود ندارد. رباتی است به نام «قاضی سالب حیات»^{۴۹} از این نظر او غایت مجسم قهقرا و انحطاطی است که ولایت فقیه طی کرده است.

خبرگزاری‌ها و سایت‌های رژیم در آستانه نمایش انتخابات، به درج گسترده اباطیلی برای توجیه قتل عام زندانیان مجاهد در سال ۶۷ دست زدند. مهم‌ترین استدلال‌شان این بود که در خلال سال‌های ۶۰ تا ۶۷ سره از ناسره زندانیان جدا شده و زندانیان اعدام شده در سال ۶۷ «خلوص سازمان مجاهدین» بودند و در نتیجه کشتن آن‌ها واجب بود. (یادداشت ۱۲)

به همین سیاق، رئیسی خلوص ولایت فقیه است: خالص شده و بری شده از هرگونه عنصر انسانی و مردمی.

انتخاب اصلح نظام همین است. اگر راهی برای حفظ ولایت فقیه متصور باشد، در بارز کردن و تقویت همین عنصر است؛ نه فاصله گرفتن از آن. حتی اگر عقب‌نشینی از اشغالگری در سوریه و یمن و عراق در تقدیر این رژیم باشد، ترجیح می‌دهد این کار را با به‌کارگیری کسی مثل رئیسی انجام دهد تا تجربه برجام تکرار نشود که خامنه‌ای هم دستور تن دادن به آن را داد؛ هم پی درپی تحقیر و تخطئه‌اش می‌کرد تا جناح رقیب از آن سود نبرد.

بنابراین، به میدان آوردن رئیسی پروژه‌یی است که با شکست او در انتخابات اخیر هم متوقف نمی‌شود.

اما کسی که ولایت فقیه ادامه حیات خود یا دست کم مهار

۴۹ - این اصطلاح در مصاحبه دژخیم محمد ابراهیم نکونام، «مشاور ارشد دادستان کل کشور»، به‌کار رفته است: خبرگزاری میزان ۳ مهر ۱۳۹۵ که در نظام ولایت فقیه برای کشتن برنامه ریزی شده است.

بحران‌های خود را در گرو برکشدن او یافته، به‌نحو متناقضی، ظهورش مایه فرسایش قدرت ولایت فقیه شد. نه‌قوام بخشیدن به‌آن.

به‌عبارت دیگر، ملزومات مصلحت نظام به‌صورت اجتناب ناپذیری با تخریب قدرت نظام توأم شده است. خودویرانگری ولایت فقیه به‌همین معناست: آنچه برای استمرار حیات‌اش تولید می‌کند، زیر تأثیر واکنش و مقاومت جامعه، زهرآلود می‌شود. این تجربه در تولید «احمدی نژاد» در ششمین سال ریاست جمهوری‌اش بارز شد و در تجربه رئیسی در زمان کاندیداتوری‌اش. در تجربه اول، آواری که قیام ۲۵ بهمن ۱۳۸۹ بر سر رژیم فرود آورد، کم‌تر از ۹ هفته بعد ترمد احمدی‌نژاد را به‌بار آورد. در نتیجه رئیس جمهور خانه‌شاگرد بیت خامنه‌ای به رأس «جریان انحرافی» نقل مکان کرد و پروژه «اصول‌گرایی» مختل شد. در تجربه دوم، ترس از اوضاع ملت‌هت و آماده قیام، خامنه‌ای را به‌توقف مهندسی انتخابات واداشت و پروژه «انتخاب اصلح» مایه تنزل کل نظام شد. در عرصه سیاسی، نموده‌های فرسایشی که ولایت فقیه در این کشاکش متحمل می‌شود، به‌دلیل اختناق حاکم کنونی در سطح و ظاهر وقایع قابل مشاهده نیست و تنها با کند و کاو و موشکافی می‌توان آن را دریافت.

اما در عرصه اقتصادی و زیست محیطی، عملکرد ویران‌گر آن در سونامی فروپاشی‌ها ظاهر شده است.

یک استاد ایرانی دانشگاه پاریس، در نظریه خود، «بیماری ایرانی»، نشان داده است که ایران دوره‌ی پساانقلاب شاهد ابتلا به بیماری کاملاً نوظهوری بوده که «شیوه‌ی هماهنگی ویران‌گر» است. این شیوه برای رشد اقتصادی و توسعه‌ی ایران و کل

خاورمیانه این بیماری به مراتب از بیماری هلندی خطرناک تر است: «شیوهی هماهنگی ویرانگر مبتنی بر اعمال اجبار عامل اصلی بحران ساختاری جامعه‌ی ایران در دوره‌ی جمهوری اسلامی بوده است». از مشخصات این شیوه، تعادل ناپایدار بین نهادهای موازی متناقض، تخصیص تصاحبی منابع مبتنی بر تصرف و تصاحب اموال اقتصادی، تقدم هزینه‌های محافظتی و حراستی بر هزینه‌های مبادلاتی و تولیدی و تفوق اشکال مالکیت نامتعین است.^{۵۰}

بلعیدن و تحلیل رفتن

پروژه بقاء ولایت فقیه، و به بیان دیگر بلعیدن فزاینده قدرت تحت استیلای بیت خامنه‌ای از نیمه دهه ۱۳۸۰ شتاب گرفته است. این پروژه به صورت ظاهراً متناقضی هم حوزه‌های گوناگون قدرت را می‌بلعد، هم تحلیل می‌رود؛ هم به اشغالگری در خارج ایران دست می‌زند، هم شکننده می‌شود؛ هم بر منابع اقتصادی چنگ می‌اندازد، هم دچار ورشکستگی و افلاس می‌شود.

این وضعیت را در چند کارکرد مهم زیر می‌توان دید:

یکم - هم‌افزایی دایمی قدرت که از خصلت مطلقه و محدودیت‌ناپذیر ولایت فقیه برخاسته و در اشکال فراقانونی صورت می‌گیرد، قدم به قدم هسته اصلی قدرت را در داخل حکومت‌اش منفرد و با سایر اجزاء آن رو در رو کرده است: تشکیل سازمان اطلاعات سپاه پاسداران در سال ۱۳۸۸، دوگانگی شدید و گاه

۵۰ - مهرداد وهابی، نقد اقتصاد سیاسی، ۲۵ اکتبر ۲۰۱۵

خصمانه‌یی در امور امنیتی و اطلاعاتی رژیم بوجود آورده است، چنگ‌اندازی بر نیروی انتظامی و خارج کردن آن از نظارت وزارت کشور، اغلب مایه تنش و تقابل با تصمیم‌های دولت می‌شود، کندن سفارت‌خانه‌های حساس نظیر سفارت‌های رژیم در بغداد، دمشق و بیروت از وزارت خارجه و قرار دادن آن تحت سلطه نیروی قدس، تناقض‌های گاه فلج‌کننده‌یی در بخشی از سیاست خارجی ایجاد کرده است، و ...

فرآیند هم‌افزایی قدرت فقط نهادهای خارج از سلطه ولایت فقیه را هدف قرار نمی‌دهد، بلکه در نهادهای تحت فرمان خود نیز دست‌اندرکار تجزیه و ادغام است. به‌نحوی که بخش مؤثر قدرت در هر یک از آن‌ها را تفکیک کرده به‌بیت خامنه‌ای متصل می‌کند: سازمان اطلاعات و نیروی قدس را از سپاه پاسداران، دادستانی تهران را از قوه قضاییه، یگان ویژه را از نیروی انتظامی و ...

دوم - تقدم مطلق بخشیدن به‌منافع امنیتی و سرکوب‌گرانه نسبت به‌نیازهای عمومی جامعه و الزام‌های زیربنایی و خدماتی، یک عامل مهم افزایش تنش بین رژیم و جامعه به‌شدت ناراضی است. این روند، همان امنیتی را که اولویت اساسی رژیم است، در مقیاس بزرگی به‌خطر انداخته است. محاصره کلان شهرها با جمعیت متراکم، تهیدست و عاصی گردآمده در «سکونت‌گاه‌های غیر مجاز»، یا زاغه‌نشین‌ها، نمونه‌یی از این خطرات است.

سوم - تقدم دادن به‌یک‌پارچگی در رأس قدرت و به‌انحصار درآوردن عمده رانت‌های سیاسی و اقتصادی، از الزام‌های اجتناب‌ناپذیر مواجهه با بحران‌های درونی و بیرونی است. اما

همین روند از یک سو - مطابق تجربه‌های احمدی‌نژاد و رئیسی - موجب تنزل موقعیت ولی فقیه و شکنندگی قدرت حاکم می‌شود؛ از سوی دیگر برای قیام‌ها و تنش‌های اجتماعی راه باز می‌کند.

چهارم - در عرصه اقتصادی، رژیم ولایت فقیه بخش مؤثر و سودده بنگاه‌های صنعتی، تجاری و خدماتی و بازار مالی را به خدمت سرکوب داخلی و جنگ خارجی درآورده است. این سیاست نیز از روشن‌ترین الزام‌های امنیت و موجودیت رژیم است. اما ویرانی و فروپاشی ناشی از این روند و واکنش‌های اجتماعی آن، به نوبه خود در داخل ایران امنیت رژیم را به خطر انداخته و در سطح بین‌المللی با برانگیختن تحریم‌ها و محدودیت‌های جدید، تأمین مالی ماشین سرکوب و جنگ به تنگنا کشانده است.

پنجم - تقدم دادن به اشغالگری و جنگ خارجی، یکی از سازماندهی‌های اساسی استراتژی ولایت فقیه برای مهار بحران داخلی است. اما درگیر شدن در این جنگ‌ها برون رفتی ندارد. در نتیجه ولایت فقیه ناگزیر است معضل هر جنگ را با گسترش آن یا با گشودن جبهه‌های دیگر پاسخ دهد. در سوریه، ابتدا با وارد کردن گروه حزب‌الله لبنان (به بهای تحمیل لطمات جبران‌ناپذیری به آن) جنگ را شدت بخشید، در قدم بعد به باز کردن جبهه جدیدی در یمن رو آورد. اما این جنگ‌ها که می‌خواست امنیت و حاکمیت ولایت فقیه را حفاظت کنند، امروز از روندهای آشکار فرسایش قدرت آن است. به نحوی که صورت مسأله اصلی کنونی رژیم نه کسب موفقیت، بلکه یافتن راهی برای شکست کم‌تر است.

نتیجه

برکشیدن رئیسی جلاد، به نحوی تماشایی تنگنای سیاسی ولایت فقیه را نمایان کرده است. مشخصه این موقعیت این است که تدابیر مربوط به صیانت ولایت فقیه، طینت دوگانه‌یی یافته است: هم برای حفظ موجودیت رژیم ضروری است، هم بخشی از قدرت آن را تخریب می‌کند. دست برداشتن از این تدابیر، وادادن در برابر استحاله رژیم و عواقب سرنگون‌کننده آن است و بعید است که ولی فقیه بیمار در دوره باقیمانده خود به آن تن بدهد. بنابراین پروژه بقاء هم‌چنان ادامه دارد و دینامیزم بحران‌های عمیقی است که از این پس در کیفیت تازه‌یی گلوی رژیم را خواهد فشرد.

یادداشت‌ها

۱ - حکم خمینی درباره عزل منتظری:

«بسم الله الرحمن الرحيم

جناب آقای منتظری

با دلی پر خون و قلبی شکسته چند کلمه‌ای برایتان می‌نویسم تا مردم روزی در جریان امر قرار گیرند. شما در نامه اخیرتان نوشته‌اید که نظر تو را شرعاً بر نظر خود مقدم می‌دانم؛ خدا را در نظر می‌گیرم و مسائلی را گوشزد می‌کنم. از آنجا که روشن شده است که شما این کشور و انقلاب اسلامی عزیز مردم مسلمان ایران را پس از من به دست لیبرال‌ها و از کانال آنها به منافقین می‌سپارید، صلاحیت و مشروعیت رهبری آینده نظام را از دست داده‌اید.

شما در اکثر نامه‌ها و صحبت‌ها و موضعگیری‌هایتان نشان دادید که معتقدید لیبرال‌ها و منافقین باید بر کشور حکومت کنند. به قدری مطالبی که می‌گفتید دیکته شده منافقین بود که من فایده‌ای برای جواب به آنها نمی‌دیدم. مثلاً در همین دفاعیه شما از منافقین تعداد بسیار معدودی که در جنگ مسلحانه علیه اسلام و انقلاب محکوم به اعدام شده بودند را منافقین از دهان و قلم شما به آلف و الوف رساندند و می‌بینید که چه خدمت ارزنده‌ای به استکبار کرده‌اید. در مساله مهدی هاشمی قاتل، شما او را از همه متدینین متدین‌تر می‌دانستید و با اینکه برایتان ثابت شده بود که او قاتل است مرتب پیغام می‌دادید که او را نکشید.

از قضایای مثل قضیه مهدی هاشمی که بسیار است و من حال بازگو کردن تمامی آنها را ندارم. شما از این پس وکیل من نمی‌باشید و به طلایی که

پول برای شما می‌آورند بگویند به قم منزل آقای پسندیده و یا در تهران به جماران مراجعه کنند. بحمد الله از این پس شما مساله مالی هم ندارید. اگر شما نظر من را شرعاً مقدم بر نظر خود می‌دانید - که مسلماً منافقین صلاح نمی‌دانند و شما مشغول به نوشتن چیزهایی می‌شوید که آخرتتان را خراب‌تر می‌کند- با دلی شکسته و سینه‌ای گداخته از آتش بی‌مه‌ری‌ها با اتکا به خداوند متعال به شما که حاصل عمر من بودید چند نصیحت می‌کنم دیگر خود دانید:

۱ - سعی کنید افراد بیت خود را عوض کنید تا سهم مبارک امام بر حلقوم منافقین و گروه مهدی هاشمی و لیبرال‌ها نریزد.

۲ - از آنجا که ساده‌لوح هستید و سریعاً تحریک می‌شوید در هیچ کار سیاسی دخالت نکنید، شاید خدا از سر تقصیرات شما بگذرد.

۳ - دیگر نه برای من نامه بنویسید و نه اجازه دهید منافقین هر چه اسرار مملکت است را به رادیوهای بیگانه دهند.

۴ - نامه‌ها و سخنرانی‌های منافقین که به وسیله شما از رسانه‌های گروهی به مردم می‌رسید؛ ضربات سنگینی بر اسلام و انقلاب زد و موجب خیانتی بزرگ به سربازان گمنام امام زمان - روحی له الفدا- و خون‌های پاک شهدای اسلام و انقلاب گردید؛ برای اینکه در قعر جهنم نسوزید خود اعتراف به اشتباه و گناه کنید، شاید خدا کمکتان کند.

و الله قسم، من از ابتدا با انتخاب شما مخالف بودم، ولی در آن وقت شما را ساده‌لوح می‌دانستم که مدیر و مدبر نبودید ولی شخصی بودید تحصیل کرده که مفید برای حوزه‌های علمیه بودید و اگر این گونه کارهاتان را ادامه دهید مسلماً تکلیف دیگری دارم و می‌دانید که از تکلیف خود سرپیچی نمی‌کنم. و الله قسم، من با نخست‌وزیری بازرگان مخالف بودم ولی او را هم آدم خوبی می‌دانستم. و الله قسم، من رای به ریاست جمهوری بنی‌صدر ندادم و در تمام موارد نظر دوستان را پذیرفتم.

سخنی از سر درد و رنج و با دلی شکسته و پر از غم و اندوه با مردم عزیزمان دارم: من با خدای خود عهد کردم که از بدی افرادی که مکلف به اغماض آن نیستم هرگز چشم‌پوشی نکنم. من با خدای خود پیمان بسته‌ام که رضای او را بر رضای مردم و دوستان مقدم دارم؛ اگر تمام جهان علیه من قیام کنند دست از حق و حقیقت بر نمی‌دارم.

من کار به تاریخ و آنچه اتفاق می‌افتد ندارم؛ من تنها باید به وظیفه شرعی خود عمل کنم. من بعد از خدا با مردم خوب و شریف و نجیب پیمان بسته‌ام که واقعیات را در موقع مناسبتش با آنها در میان گذارم. تاریخ اسلام پر است از خیانت بزرگان‌ش به اسلام؛ سعی کنند تحت تاثیر دروغ‌های دیکته شده که این روزها رادیوهای بیگانه آن را با شوق و شور و شغف پخش می‌کنند نگردند. از خدا می‌خواهم که به پدر پیر مردم عزیز ایران صبر و تحمل عطا فرماید و او را بخشیده و از این دنیا ببرد تا طعم تلخ خیانت دوستان را بیش از این نچشد. ما همه راضی هستیم به رضایت او؛ از خود که چیزی نداریم، هر چه هست اوست. و السلام.

یکشنبه ۶ / ۱ / ۶۸

روح‌الله الموسوی الخمینی (خاطرات منتظری، فصل ۱۰، پیوست ۱۷۲)

۲ - متن نامه خمینی به نمایندگان مجلس: «بسم الله الرحمن الرحيم، خدمت فرزندان عزیز، نمایندگان محترم مجلس شورای اسلامی، و وزرای محترم - دامت افاضاتهم. با سلام، شنیدم در جریان امر حضرت آقای منتظری نیستید و نمی‌دانید قضیه از چه قرار است. همین قدر بدانید که پدر پیرتان بیش از دو سال است در اعلامیه‌ها و پیغامها تمام تلاش خود را نموده است تا قضیه بدین جا ختم نگردد، ولی متأسفانه موفق نشد. از طرف دیگر وظیفه شرعی اقتضا می‌کرد تا تصمیم لازم را برای حفظ نظام و اسلام بگیرد. لذا با دلی پر خون حاصل عمرم را برای مصلحت نظام

و اسلام کنار

گذاشتم. ان شاء الله خواهران و برادران در آینده تا اندازه‌ای روشن خواهند شد. سفارش این موضوع لازم نیست که دفاع از اسلام و نظام شوخی بردار نیست؛ و در صورت تخطی، هر کس در هر موقعیت بلافاصله به مردم معرفی خواهد شد. توفیق همگان را از خداوند متعال خواستارم. والسلام علیکم و رحمۃ الله و برکاته - ۲۶ / ۱ / ۶۸ - روح الله الموسوی الخمینی».

۳ - موسوی اردبیلی رئیس دستگاه قضایی، خطبه‌ی جمعه‌ی تهران ۱۴ مرداد ۱۳۶۷: «مساله منافقین برای ما مشکل بزرگی بود. تعداد زیادی از آنها از ایران رفتند و در عراق برای خودشان بساط و دستگاه سازمان درست کرده‌اند. جمعی از آنها هم در ایران در زندان‌ها هستند. ما اگر جنگ را تمام می‌کردیم تازه گرفتار مشکل منافقین بودیم. برای ما حل مشکل منافقین به آسانی ممکن نبود و هزینه‌های فراوانی داشت، اما پیش از قبول قطع‌نامه، خداوند این مشکل را مثل آب خوردن حل کرد. (تکبیر نمازگزاران) مردم ایران چنان از دست منافقین خشمگین هستند که قوه قضاییه از سوی افکار عمومی تحت فشار بسیار زیاد است. مردم می‌گویند چرا منافقین را محاکمه می‌کنید؟ اینها که محاکمه ندارند. حکمش معلوم است، موضوع‌اش هم معلوم است، جزایش هم معلوم است. قوه قضاییه در فشار است که اینها چرا محاکمه می‌شوند؟ چرا همه اینها را اعدام نمی‌کنید؟ چرا بعضی از آنها زندانی می‌شوند؟ (شعار نمازگزاران: منافق زندانی، اعدام باید گردد) قاضی از یک طرف باید رعایت ضوابط محاکمه را بکند و از طرف دیگر در فشار افکار عمومی است ... مردم آنقدر برای نابود کردن منافقین به قوه قضاییه فشار می‌آورند که حتی از قوه قضاییه انتظاراتی بیشتر از اختیاراتش دارند ... من با شما هماهنگ هستم و به شما حق می‌دهم و می‌گویم اینها نباید عفو بشوند. (تکبیر نمازگزاران) من این حرف

را تحت تاثیر جو بر زبان نمی آورم، بلکه به دلیل اطلاع از شدت لجاجت آنها این حرف را می زنم.» - به نقل از کتاب «همپای انقلاب، خطبه های نماز جمعه حضرت آیت الله العظمی موسوی اردبیلی»، گردآوری و تدوین سید محمدباقر نجفی کازرونی، موسسه انتشارات دانشگاه مفید، قم، بهار ۱۳۸۵ - صص ۳۸۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷

۴ - پیام خمینی به منتظری:

«بسمه تعالی»

حضرت آیت الله العظمی آقای منتظری دامت برکاته

پس از عرض سلام، حضرت امام فرمودند:

نامه دوم جنابعالی موجب تعجب شد، شما فرد مذکور را بگوئید بیاید تهران تا مسائلش را بگوید و مطمئن باشید و باشد که مساله محرمانه می ماند. شما که می دانید من نمی خواهم سرسوزنی به بی گناهی ظلم شود ولی دید شما در مورد ضد انقلاب و بخصوص منافقین را قبول ندارم. مسئولیت شرعی حکم مورد بحث با من است جنابعالی نگران نباشید. خداوند شر منافقین را از سر همه کوتاه فرماید.

۱۵/۵/۶۷ - ارادتمند، احمد خمینی «خاطرات منتظری، فصل ۱۰،

پیوست ۱۵۶)

۵ - حکم خمینی در مورد قتل عام به نقل از «خاطرات آیت الله منتظری»، ص ۶۲۴:

«از آنجا که منافقین خائن به هیچ وجه به اسلام معتقد نبوده و هر چه می گویند از روی حيله و نفاق آنهاست و به اقرار سران آنها از اسلام ارتداد پیدا کرده اند، با توجه به محارب بودن آنها و جنگ کلاسیک آنها در شمال و غرب و جنوب کشور با همکاری های حزب بعث عراق و نیز جاسوسی

آنها برای صدام علیه ملت مسلمان ما و با توجه به ارتباط آنان با استکبار جهانی و ضربات ناجوانمردانه آنان از ابتدای تشکیل نظام جمهوری اسلامی تا کنون، کسانی که در زندان‌های سراسر کشور بر سر موضع نفاق خود پافشاری کرده و می‌کنند، محارب و محکوم به اعدام می‌باشند و تشخیص موضوع نیز در تهران با رای اکثریت آقایان حجت‌الاسلام نیری دامت افاضاته (قاضی شرع) و جناب آقای اشراقی (دادستان تهران) و نماینده‌ای از وزارت اطلاعات می‌باشد، اگر چه احتیاط در اجماع است، و همین‌طور در زندانهای مراکز استان کشور رای اکثریت آقایان قاضی شرع، دادستان انقلاب و یا دادیار و نماینده وزارت اطلاعات لازم الاتباع می‌باشد، رحم بر محاربین ساده‌اندیشی است، قاطعیت اسلام در برابر دشمنان خدا از اصول تردیدناپذیر نظام اسلامی است، امیدوارم با خشم و کینه انقلابی خود نسبت به دشمنان اسلام رضایت خداوند متعال را جلب نمایید، آقایانی که تشخیص موضوع به عهده آنان است وسوسه و شک و تردید نکنند و سعی کنند اشداء علی الکفار باشند. تردید در مسائل قضایی اسلام انقلابی نادیده گرفتن خون پاک و مطهر شهدا می‌باشد. والسلام».

۶ - حکم تکمیلی قتل عام، سؤال و جواب خمینی و پسرش، به نقل از «خاطرات آیت الله منتظری» ج ۱ صص ۶۲۵ و ۶۲۷:

«پدر بزرگوار حضرت امام مدظله‌العالی پس از عرض سلام آیت‌الله موسوی اردبیلی در مورد حکم اخیر حضرت‌تعالی درباره منافقین ابهاماتی داشتند که تلفنی در سه سؤال مطرح کردند

۱- آیا این حکم مربوط بآنهایی که در زندان‌ها بوده‌اند و محاکمه شده‌اند و محکوم باعدام گشته‌اند ولی تغییر موضع نداده‌اند و هنوز هم حکم در مورد آنها اجرا نشده است یا آنهاییکه حتی محاکمه هم نشده‌اند محکوم باعدام‌اند
۲- آیا منافقینی که قبلاً محکوم به بزمان محدودی زندان شده‌اند و مقداری

از زندانشان راهم کشیده‌اند ولی بر سر موضوع نفاق می‌باشند محکوم به اعدام می‌باشند؟

۳- در مورد رسیدگی به وضع منافقین آیا پرونده‌های منافقینی که در شهرستان‌هایی که خود استقلال قضائی دارند و تابع مرکز استان نیستند باید به مرکز استان ارسال گردد یا خود میتوانند مستقلاً عمل کنند
فرزند شما احمد»

[پاسخ خمینی:]

«در تمام موارد فوق هر کس در هر مرحله اگر بر سر نفاق باشد حکمش اعدام است سریعاً دشمنان اسلام را نابود کنید در مورد رسیدگی به وضع پرونده‌ها در هر صورت که حکم سریعتر انجام گردد همان مورد نظر است روح‌الله موسوی‌الخمینی»

۷ - در تفسیر المیزان، علامه طباطبایی توضیح می‌دهد که نفاق یا رو آوردن به اسلام از سر ترس است؛ مانند مسلمان شدن افراد قریش پس از فتح مکه توسط مسلمانان، یا تلاش فرصت‌طلبانه‌یی برای نزدیک شدن به قدرت حاکم: «اثر نفاق در همه جا واژگون کردن امور، و انتظار بلا برای مسلمانان و اسلام، و افساد مجتمع دینی نیست، این آثار، آثار نفاقی است که از ترس و طمع منشا گرفته باشد، و اما نفاقی که ما احتمالش را دادیم اثرش این است که تا بتوانند اسلام را تقویت نموده، به تنور داغی که اسلام برایشان داغ کرده نان بچسبانند، و به همین منظور و برای داغ‌تر کردن آن، مال و جاه خود را فدای آن کنند تا به این وسیله امور نظم یافته و آسیای مسلمین به نفع شخصی آنان بچرخش در آید». (المیزان، تفسیر سوره منافقین، ج: ۱۹ ص ۴۸۸)

در تفسیر المیزان، درباره شیوه رویارویی با «منافقین» در صدر اسلام گفته شده است: «یا ایها النبی جاهد الکفار و المنافقین و اغلظ علیهم و ماویهم

جهنم و بس المصیر. مراد از جهاد با کفار و منافقین بذل جهد و کوشش در اصلاح امر از ناحیه این دو طایفه است، و خلاصه منظور این است که با تلاش پی گیر خود جلو شر و فسادى که این دو طایفه برای دعوت دارند بگیرد، و معلوم است که این جلوگیری در ناحیه کفار به این است که حق را برای آنان بیان نموده، رسالت خود را به ایشان برساند، اگر ایمان آوردند که هیچ، و اگر نیاوردند با ایشان جنگ کند.

و در ناحیه منافقین به این است که از آنان دلجویی کند و تالیف قلوب نماید، تا به تدریج دل‌هایشان به سوی ایمان گرایش یابد. و اگر همچنان به نفاق خود ادامه دادند، جنگ با منافقان (که شاید ظاهر آیه شریفه هم همین باشد) سنت رسول خدا بر آن جاری نشده، و آن جناب در تمام عمر با هیچ منافقى نجنگیده، ناگزیر باید کلمه جاهد را به همان معنایی که کردیم بگیریم. (تفسیر المیزان، تفسیر آیه ۹ سوره تحریم، ج ۱۹ ص ۵۶۶)

۸ - نام‌های شماری از این شهیدان: عباس عمانی (۲۸ دی ۵۸ - جاده ساوه) - عین‌الله پورعلی (۲ اسفند ۵۸ - فرح‌آباد) - احمدعلی و حسینعلی عسگری (تیرباران در ۲ دی ۵۸ - قم) - رضا حامدی (۲۲ اسفند ۵۸ - خمین) - شکرالله مشکین فام (۳۱ فروردین ۵۹ - مشهد) - نسرین رستمی (۱۲ تیر ۱۳۵۹ - شیراز) - جلیل مرادپور (۹ اردیبهشت ۱۳۵۹ - درگز) - احمد گنجه‌ای (۳ اردیبهشت ۱۳۵۹ - رشت) - جلیل مرادپور (۹ اردیبهشت ۵۹ - درگز) - سیاوش شمس (۱۴ اردیبهشت ۵۹ - اصفهان) - احد عزیزى (۷ خرداد ۵۹ - اردبیل) - ناصر محمدی (۱۹ خرداد ۵۹ - تهران) - مصطفی ذاکری (۲۲ خرداد ۵۹ - تهران) - قدرت‌الله زاهدی (۱۷ تیر ۵۹ - آمل) - نادعلی فلاح (۱۷ مرداد ۵۹ - قائم‌شهر) - جاسم بنی‌رشید (۳۰ مرداد ۵۹ - آبادان) - محمود گل‌عموزاده (۸ شهریور ۵۹ - قائم‌شهر) - حسین صادقی (۲۹ شهریور ۵۹ - قائم‌شهر) - هوشنگ رستمی (تیرباران در تابستان ۵۹ - دزفول) - علی فدایی (۱۶

بهمن ۵۹ - کرمان) - حسین سالارمحمدی (۱۳ آذر ۵۹ - آمل) - اردشیر
 خانی (۱۴ آذر ۵۹ - رودسر) - داود سلیمانی (۲۶ آذر ۵۹ - ساری) حمید
 رضا رضایی (۲۸ آذر ۵۹ - تهران) - حسن (بهرام) فرحناک (۱۳ دی ۱۳۵۹
 - رشت) - بهرام کردستانی (اول بهمن ۱۳۵۹ - خرم‌آباد) مه‌ری صارمی (۹
 بهمن ۱۳۵۹ - خرم‌آباد) - سیما صباغ خوشکار (۱۵ اسفند ۵۹ - لاهیجان) -
 صنم قریشی (۲۸ اسفند ۵۹ - بندرعباس) - اصغر اخوان قدس (تیرباران در
 ۶ فروردین ۶۰ - قزوین) - اصغر فلاحی (۶ فروردین ۶۰ - قائم‌شهر) - خیرالله
 اقبالی نژاد (۸ فروردین ۶۰ - رامسر) - تیمور طالش شریفی (ترور در ۱۲
 فروردی ۶۰ - کتالم رامسر) - فاطمه رحیمی (۲ اردیبهشت ۶۰ - قائم‌شهر)
 - سمیه نقره‌خواجا (۲ اردیبهشت ۶۰ - قائم‌شهر) - شهرام اسماعیلی (ترور
 در ۲ اردیبهشت ۶۰ - آمل) - علی فتح کریمی (۵ اردیبهشت ۶۰ - شهرکرد)
 - ودود پیراهنی (۷ اردیبهشت ۶۰ - تهران) - امیر گنجی (۶ اردیبهشت ۶۰
 - رشت) - خلیل اجاقی (۷ اردیبهشت ۶۰ - تهران) - فاطمه کریمی (۸
 اردیبهشت ۶۰ - کرج) - عباس فرمانبردار (۱۱ اردیبهشت ۶۰ - قائم‌شهر)
 - منصور سایانی (اردیبهشت ۶۰ - بندرعباس) - ابوالفضل سلیمانی (۱۶
 اردیبهشت ۶۰ - درود) - سکینه چاقوساز (۳۰ اردیبهشت ۶۰ - تبریز) - سعید
 سرایدار (۲۰ خرداد ۶۰ - بجنورد) - پرویز یزدانی (۲۰ خرداد ۶۰ - بجنورد)

۷ - این اطلاعیه در تاریخ ۱۹ فروردین ۱۳۶۰ با امضای علی قدوسی
 « دادستان کل انقلاب جمهوری اسلامی » منتشر شد و در روزنامه‌های
 کثیرالانتشار از جمله روزنامه اطلاعات ۲۰ فروردین ۱۳۶۰ (ص ۲) درج شده
 است. اطلاعیه‌ها و فراخوان‌های رسمی دیگری دال بر تصمیم حکومت برای
 کشتار گسترده مخالفان در همان ماه‌ها منتشر شده است. از جمله اطلاعیه
 «دادستان کل ...» مورخ ۲۵ خرداد ۶۰: «بنا به فرمان قاطع امام خمینی
 مد ظله‌العالی، بدین وسیله به اطلاع کلیه کسانی که به نحوی عامل تحریک

و شرکت در درگیری تظاهرات غیرقانونی گروهک‌های آمریکایی شناخته شوند، اعلام می‌گردد پس از دستگیری بنا به حکم مقدس اسلام که هفتاد هزار شهید و صدهزار معلول پشتوانه اجرای آن است، با آنان به مصداق باغی و مفسد و محارب رفتار انقلابی خواهد شد». (روزنامه کیهان، ۲۶ خرداد ۱۳۶۰ ص ۲)

۸ - محمدرضا مهدوی کنی در جلسه شورای بازنگری قانون اساسی: «من در حدود سه چهار ماه قبل که خدمت امام شرفیاب شده بودم، گفتم برای من یک سؤال فقهی مطرح است و آن این است که اگر بین رهبر و ملت‌اش یک قراردادی منعقد شد آیا هر دو طرف این قرارداد را می‌توانند به هم بزنند؟ ایشان فرمودند می‌خواهی چه بگویی؟ گفتم عرض بنده این است که «ووفوا بالعقود»، «المؤمنین من شروطهم» این مسائل را می‌گیرد که اگر ما قانون اساسی را آوردیم و به مردم عرضه کردیم و گفتیم ما طبق این قانون اساسی بر شما حکومت می‌کنیم، مردم هم طبق همین شرط با ما بیعت کردند، آیا می‌توانیم همین طوری یک‌طرفه این شرط و قرارداد را به هم بزنیم؟ ایشان فرمودند: خوب، اگر یک جایی انقلاب دارد از بین می‌رود چه کار کنیم؟»، «صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی»، ص ۱۳۱۳

۹ - دبیرکل ملل متحد در گزارش به مجمع عمومی در ۳۱ اوت ۲۰۱۵ تصریح می‌کند: «کمیته حقوق بشر ... که جمهوری اسلامی ایران از سال ۱۹۷۵ عضو آن است، مکرراً تأکید کرده است که مجازات اعدام برای جرائم مواد مخدر از "وخیم‌ترین جرائم" که تحت ماده ۶ معاهده مورد نیاز است پیروی نمی‌کند که می‌گوید رویه قضائی حقوق بشر بین‌الملل آن را قتل یا قتل عمد مشخص کرده است (نگاه کنید به E/2010/10 پاراگراف ۵۶

الی (۶۸). این تفسیر مورد تأکید مکرر دبیرکل، کمیسر عالی حقوق بشر ملل متحد و گزارشگر ویژه اعدام‌های فرا قضائی، صحرائی و خودسرانه است که هم‌چنین تأکید نموده‌اند که جرائم مواد مخدر که منجر به قتل عمد نشوند به این حد نصاب نمی‌رسند. دفتر مواد مخدر و جنایت ملل متحد هم‌چنین پیوسته در مورد جرائم مواد مخدر ابراز نگرانی کرده است که در عداد «جدی‌ترین جرائم» آورده شوند که اینکار در گفتگوهای سطح بالا با مقامات عالی‌رتبه ایرانی صورت گرفته است، ... هر چند که دولت می‌گوید که مقررات آن مجازات اعدام را تنها برای جدی‌ترین جرایم مجاز می‌داند، دبیرکل نگران است که مجازات اعدام برای مواردی بکار میرود که به این حد نصاب نمی‌رسند».

- گزارش «فدراسیون بین‌المللی جامعه‌های حقوق بشر و جامعه دفاع از حقوق بشر در ایران» (FIDH) در ۶ ژانویه ۲۰۱۱ می‌گوید: «هزاران نفر در ایران در زیر حکم اعدام به سر می‌برند. یک هیأت پارلمانی افغانستان که در بهمن ۱۳۸۸ از ایران بازدید کرد اعلام کرد که ۳۰۰۰ از اتباع افغانستان در ایران محکوم به اعدام هستند».

۱۰ - خبرگزاری تسنیم، ۷ شهریور ۱۳۹۵، رجا نیوز، حامیان ولایت، ۲۴ فروردین ۱۳۹۶: «صورت مسئله‌ی سال ۱۳۶۷ با سال ۱۳۶۰ تفاوت اساسی داشت. تنها کسانی تا این مرحله پیشروی کرده بودند که خالص و تمام‌عیار منافق بودند؛ کسانی که اگر خطی داده می‌شد و فرصتی پیش می‌آمد، حتی در زندان هم حاضر بودند زندانبانانشان را به قتل برسانند! این که خلوص سازمان مجاهدین خلق از سال ۱۳۶۰ تا سال ۱۳۶۷ به صددرصد رسیده بود، علل متعددی داشت که یکی از مهمترین علل آنرا می‌توان «هیئت عفو»هایی دانست که توسط خود آیت‌الله منتظری از سال ۱۳۶۵ به راه افتاده بود».

منابع

- ری شهری، «خاطرات سیاسی»
- علی اکبر هاشمی رفسنجانی، «کارنامه و خاطرات هاشمی رفسنجانی سال ۱۳۶۷، پایان دفاع و آغاز بازسازی»
- مرکز تحقیقاتی نمایندگی ولی فقیه در سپاه پاسداران، «از جدایی تا رویارویی»
- حسین علی منتظری، «خاطرات»
- هانا آرن، «مسئولیت شخصی در دوران دیکتاتوری»، ترجمه بنیاد عبدالرحمن برومند
- هانا آرن، توتالیتاریسم، ترجمه محسن ثلاثی
- نیکولو ماکیاوللی، «شهریار» ترجمه داریوش آشوری
- ویلیام تامس جونز، «خداوندان اندیشه سیاسی»
- خمینی، «صحیفه نور»
- سازمان مجاهدین خلق ایران، نشریه مجاهد، سال‌های ۱۳۵۸ - ۱۳۶۰
- «صورت مشروح مذاکرات شورای بازنگری قانون اساسی»
- قانون «مجازات اسلامی» مصوب ۱۳۹۲
- «قانون اساسی جمهوری اسلامی»
- دیوید دبلیو کلینتون، دو رویه منفعت ملی، ترجمه اصغر افتخاری
- احسان امین‌الرعیاء، «اقتصاد اشغال شده ایران»، ۱۳۹۴
- کارل پولانی، «دگرگونی بزرگ»، ترجمه محمد مالجو
- مهرداد وهابی، «بیماری ایرانی»، ۲۵ اکتبر ۲۰۱۵
- محمدباقر نجفی کازرونی، «همپای انقلاب، خطبه‌های نماز جمعه حضرت آیت الله العظمی موسوی اردبیلی»
- علامه طباطبایی، «المیزان»